

فرهنگ نقد و آسیب‌شناسی نقادی*

اشاره

آنچه تقدیم می‌شود، مشروح نشست فرهنگ نقد و آسیب‌شناسی نقادی است که با حضور مہمانان ذیل برگزار شده است:

حجت‌الاسلام و المسلمین اسلامی (نظریه پرداز)، آقای عالم‌زاده (دبیر کرسی) و آقایان: جمالی، نصرتی، حبیبی، فصیح و سوادى به عنوان پژوهشگران حاضر در جلسه که به ارائه دیدگاه‌های خود پرداختند.

مقدمه

عالم‌زاده: رهبر بزرگوار انقلاب درباره ضرورت آزاداندیشی و نوآوری علمی می‌فرماید:

این انقلاب باید بماند و برنامه تاریخی و جهانی خویش را به بارنشانند. برای بیدار کردن عقل جمعی چاره‌ای جز مشاوره و مناظره نیست و بدون فضای انتقادی سالم و بدون آزادی بیان و گفت‌وگوی آزاد با حمایت حکومت اسلامی و هدایت علما و صاحب‌نظران، تولید علم و اندیشه دینی و در نتیجه

* این نشست در تاریخ ۸۵/۴/۲۱ در پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی برگزار شد.

تمدن‌سازی و جامعه‌پردازی ناممکن و یا بسیار مشکل خواهد بود. برای علاج بیماری‌ها و بی‌حرمتی‌ها و مهار هرج و مرج فرهنگی نیز بهترین راه این است که آزادی بیان در چارچوب قانون و پایه‌گذاری نظریه در چارچوب اسلام، حمایت و نهادینه شود.

در آغاز جناب حجت‌الاسلام و المسلمین اسلامی بحث را ارائه خواهند داد. اسلامی: در این فرصت مغتنم، به ارائه ایده‌هایی می‌پردازم که طی چند سال گذشته ذهنم را مشغول کرده بود تا با دریافت بازتاب آنها از سوی شما، به نتیجه مناسب‌تری دست یابم؛ چون ایده تا ارائه نشود و محک نخورد، کاستی‌هایش آشکار نمی‌شود.

ترجیح اول من این بود که اساساً از همان ابتدا، بحث با پرسش و پاسخ آغاز شود؛ ولی باید چارچوب بحث طراحی، آنگاه بحث شود. همچنین از این مجموعه سپاسگزارم که با تلاش فراوان در پی تحقق بعضی آرمان‌های اساسی اسلام هستند. ما یک نقطه عزیمت مشترک داریم و از آنجا که کاستی‌های فراوانی در حوزه اندیشه‌ورزی و نظریه‌پردازی مشاهده می‌شود، باید در جهت رفع آنها کوشید. این مجموعه در پی پاسخ به این نیاز تشکیل شده و حمایت‌های مستقیم و غیرمستقیم رهبر بزرگوار انقلاب در پیشبرد آن مؤثر بوده است.

آسیب شناسی فرهنگ نقد در حوزه

تجزیه و تحلیل سه تجربه عینی

بحث اصلی، آسیب شناسی فرهنگ نقد در حوزه است. بحث خود را با سه تجربه‌ای که اخیراً شاهد بودم شروع می‌کنم. در اینجا وارد بحث ماهوی این سه تجربه نمی‌شوم و فقط گزارش می‌کنم، به تعبیر حقوقی‌ها به شکل قضیه می‌پردازم. این سه تجربه ناظر بر سه شخصیت دینی: یعنی سه مسلمان شیعی حوزه علمیه است که یکی از آنها آیت‌الله فضل‌الله است؛ عالم نجف رفته و درس خوانده‌ای که در دیندار و شیعه بودنش نباید تردید داشت. ایشان به طور مستقیم درباره مسئله‌ای تاریخی بحثی مطرح کردند که بازتاب بسیار منفی و گسترده‌ای حتی در حد شعار دادن و پخش اعلامیه داشته است. تجربه بعدی چاپ کتاب کشکول زمان توسط آیت‌الله اشتهاردی بود که شامل مجموعه‌ای از خاطرات و احادیث متفرقه بود در حقیقت یک جنگ بود و در آن یک نکته و اشاره‌ای درباره حدیث قلم و دوات چاپ شده بود. بعدها این کتاب در جامعه بازتاب بسیار منفی یافت؛ تا جایی که کتاب جمع‌آوری و خمیر شد و مؤلف مجبور

شد اطلاعیه‌ای بدهد که به تعداد کتاب‌ها یعنی دو هزار ورق به چاپ برسد و اعلام کرد هر کس کتاب را دارد، باید یک ورق به آن ضمیمه کند و کسی هم حق تکثیر آن ورق را ندارد. ایشان در آن نوشته به چند نکته اشاره کردند: یکی اینکه بازتاب را جمع‌بندی کردند (به نظر من جمع بندی مناسبی نبود) و در آن نکته‌ها را به زبان‌های مختلف، با تعابیر یا عبارات گوناگون شفاهی یا کتبی این گونه بیان کردند: صلاح نیست، خیرخواهی و دوستانه، بی‌طرف نسبت به صحت و سقم این حدیث، لازمه کلام شما تبرئه فلان خلیفه است، محاجه خصمانه، از شما بعید بود، چه ادعایی در این عنوان داشتید؟ بوی سنی‌گری از این کلام می‌آید، حذف سیاست است، خلاف سیاست است، و به این ترتیب، به خاطر نکاتی که بیان شد، به ایشان تذکر دادند تا از ادعاهای خود که بر آن قاطع بودند، برگردند و به این شکل ایشان حرف خود را پس گرفتند. البته به صورت شفاهی شنیدیم که چه مسائلی رخ داد. به هر حال اگر آقای فضل‌الله را نمی‌شناسیم، به نحوی با آقای اشتهاردی آشنا هستیم؛ حتی افتخار شاگردی ایشان را داریم؛ با آنکه ممکن است با برخی از عقایدشان موافق نباشیم، ولی ایشان گرایش سنی‌گری ندارند و مسلم و شیعه خالص هستند. مورد بعدی، سخنرانی آقای نواب (رییس مرکز خدمات) در جامعه الزهرا و اشاره ایشان به دو یا سه نکته تاریخی بود. در اینجا خلاصه‌ای از بیانات ایشان را می‌آوریم:

در این شرایط صلاح نیست که لمن کنیم و حتی اگر هم لمن واجب باشد، به خاطر مصالح بالاتری که وجود دارد نباید این کار را کرد.

پس از این سخنرانی، اطلاعیه‌ای پخش شد که متأسفانه با خود نیاوردم. یکی از برداشت‌هایی که از سخنان ایشان شده بود از جمله اینکه لازمه سخن ایشان آن است که بگوییم امام صادق شاگرد ابوحنیفه بوده است. البته نمی‌دانم این سخن چه تناسبی با بیانات ایشان دارد و چگونه این ادعا از سخن ایشان برداشت شده است؟ در پایان هم برای کسانی که قصد داشتند ادای تکلیف کنند، شماره تلفن منزل و همراه ایشان ذکر شده بود. این اطلاعیه در جاهای مختلف از جمله در نماز جمعه پخش شد. به نظر می‌رسد که یک جای قضیه مشکل دارد؛ یعنی فردی بر اساس فکر خود، اندیشه‌ای طرح کرده است، که اگر اندیشه باطلی باشد، تکلیف ما مقابله با آن است. آیا مجاز هستیم هرگونه شیوه‌ای را دنبال کنیم؟ یکی از آسیب‌هایی که وجود دارد و به آن اشاره شد، مسئله عمومی‌سازی است. یعنی اگر فردی بحثی

را در جمع مطرح کند و نادرست باشد، به جای اینکه در همین جمع یا جمعی مشابه، به ایشان پاسخ داده شود، بحث را عمومی می‌کنند؛ یعنی کسانی که اصلاً در این قضیه دخیل نیستند را درگیر می‌کنند. در حقیقت این اشکالی است که به غیرحوزوی‌ها وارد است. آن زمان که آقای سروش در اصفهان صحبت کرده بود و ماجرای آن را همه شنیدید، ما در درس آیت‌الله مکارم بودیم. یکی از موارد مطرح شده این بود که اگر شما حرفی دارید، در حوزه بزنید؛ چرا این بحث‌ها را در دانشگاه اصفهان و در میان مخاطبان عمومی که از فضای حوزه بی‌خبرند مطرح می‌کنید؟ این منطق درستی است. ما هم می‌پذیریم اما خودمان رعایت نمی‌کنیم. اگر آقای نواب در جمعی صحبتی مطرح کرده است باید در همان جمع یا جمعی مشابه جواب داده شود، نه اینکه همه را مطلع کنند؛ چون اگر این سخن نادرست باشد، درحقیقت این کار این اشاعه فحشا است، یا اگر کتاب آقای اشتهاودی را نمی‌خواندم و در آن نکته خلافی بود و کسی آنرا پخش نمی‌کرد، این نکته در کتاب مدفون می‌ماند، ولی آن را چنان بسط دادند که در عمل باعث شد کتاب مطرح شود، و ایشان مورد توهین قرار بگیرند و خلاف شرع‌هایی هم به ایشان نسبت داده شود. متأسفانه فرهنگ نقد ما فرهنگ بیماری است. البته منظورم از فرهنگ نقد، حوزه است. اما فرهنگ دانشگاهی هم کاستی‌های خاص خود را دارد و در بسیاری از موارد بدتر از حوزه عمل می‌کند. ولی چون می‌خواهیم خودمان را نقد کنیم، وارد آن فضا نمی‌شوم، و به آنچه در آنجا می‌گذرد، کاری ندارم. اگر پذیرفته باشیم که فرهنگ نقد ما، فرهنگ بیمار و ناسالمی است، باید ببینیم جلوه‌های این کاستی‌ها و نقص‌ها چیست؟ یعنی این مسئله، خود را در چه چیزهایی نشان می‌دهد؟

ضرورت نقد

من وارد بحث ضرورت نقد نمی‌شوم. ما پذیرفتیم که تا نقد نباشد، رشد نیست و این یک واقعیت است. در این سه چهار دهه اخیر، هر کار ارزشمند علمی که ارائه شد یا نقد بود یا پاسخ به نقد. برای مثال در حوزه فلسفه، اصول فلسفه و روش رئالیسم، کتاب بسیار با ارزشی در نقد بر تفکر مارکسیستی است و هم به نوعی پاسخ به نقدهای مارکسیست‌ها به فلسفه اسلامی است. یا کتاب نظام حقوق زن در اسلام شهید مطهری، به طور دقیق پاسخ نقد یک قاضی دادگستری است که در مورد نظام اسلام مطرح کرده است که آن زمان در مجله زن روز چاپ شد و شهید مطهری پاسخ دادند. همه بحث‌هایی که در این دهه درباره مالکیت در اسلام

مطرح شده است، پاسخ به یک نقد است و حال آنکه اسلام به طور مطلق مدافع مالکیت خصوصی است. کتاب‌های این یکی دو دهه اخیر، درباره اسلام و حقوق بشر مطرح شده است، و در نهایت به پاسخ یک اشکال برمی‌گردد که: اسلام با نظام حقوق بشر ناسازگار است، یا اسلام ضد دموکراسی است. حتی فقیه هم که این کتاب را می‌نویسد، شاید متوجه این نکته نباشد که یک نقد را پاسخ می‌دهد. یا تمام کتابهایی که اخیراً بحث حقوق زنان را مطرح می‌کنند؛ یعنی هر اثر خوبی که می‌بینیم به گونه‌ای پاسخ به نقد است. کتاب الذریعه، کتاب اعیان الشیعه کتاب‌های پاسخ به نقد هستند. جرجی زیدان در کتاب تاریخ الادبیات العربی می‌گوید:

تشیع چیز قابل توجهی در تاریخ عرضه نکرده است و حرفی برای گفتن نداشته است - (گویا فرقه و گروه سیاسی هم بودند).

۳۰۷

فرهنگ نقد و آسیب‌شناسی نقادی

سه نفر از علمای نجف مرحوم سید حسن صدر، کاشف الغطاء، امین تصمیم گرفتند به این ادعا پاسخ دهند. یکی از آنها کتاب نقود و ردود را نوشت، مرحوم کاشف الغطاء و آقای امین اعیان الشیعه را نوشتند و آقای صدر هم کتاب تأسیس الشیعه للعلوم الاسلامی را نوشت و اینها نشان می‌دهند که شیعه این گونه که می‌گویید نیست. هر سه این کتابها در حد خود ارزشمند هستند. هر اثر ارزشمندی چنین پیشینه‌ای دارد؛ به گذشته هم که رجوع کنیم این چنین است. یعنی به نظر من بهترین تحریر را در مورد نقش متکلمان در فلسفه اسلامی مدیون شهید مطهری هستیم. به طور معمول هر چه در فلسفه خواندیم، بدگویی از متکلمان بوده است. اینکه آنها کاری نکردند، نقشی نداشتند، فقط توانستند فلاسفه را اذیت کنند و اشکالات بنی اسرائیلی بگیرند. اما شهید مطهری جا به جا بحث می‌کند، که آن را در مقاله‌ام آوردم، و در مجله پژوهش چاپ شده است؛ که چقدر متکلمان به علت اشکال تراشی‌هایی که بر فلاسفه داشتند مؤثر و مفید بودند. بسیاری از بحث‌های جدی ما؛ بحث وجود، ماهیت، تشخیص وجود و نمونه‌هایی این گونه است. اینها محصول انتقاد متکلمان است، و ما در فضای انتقاد که فعال و گسترده است، در همان زمان شاهد رشد و شکوفایی دانش و رشد کتابهای تألیفی هستیم که بیش از این وارد آن نمی‌شوم. این درباره ضرورت نقد است.

در فضای فعلی ما، آسیب‌هایی متوجه نقد است که در چند مقوله طبقه‌بندی کردم. یکی از مقوله‌ها در باورهای رایج، یا کلیشه‌هایی است که درباره نقد وجود دارد. متأسفانه چون نقد در کشور ما هنوز به شکل یک فرهنگ در نیامده، جا نیفتاده و تعریف نشده است. به عنوان مثال قوانین راهنمایی و رانندگی، تعریف شده است؛ یعنی وقتی در یک تصادف، هر طرف خود را محق بداند، معیارهایی برای تشخیص حق وجود دارد که تقریباً تعریف شده است. ممکن است تخطی هم صورت گیرد، ولی در مجموع تعریف شده است. اما در نقد این فضا را نداریم؛ چون تعریف شده نیست. باورهایی درباره نقد وجود دارد که نه تنها سبب رشد و شکوفایی نقد نمی‌شود؛ بلکه به کاهش مقام نقد، تضعیف نقد و یا از بین بردن فضای انتقادی می‌انجامد. یکی از این باورهایی که کلیشه‌ای شده و به شکل بسیار رایج به کار برده می‌شود؛ این است: کسی که نقد می‌کند باید متخصص باشد. نقد، کار هرکسی نیست. در یک اثر تازه تالیف شده خواندم: کار هرکس نیست خرمن کوفتن؛ نقد، حساب و کتاب و عیاری دارد. با این تعبیر، این سخن به ظاهر اصلاحی است، اما در یک تحلیل درست دو، سه اشکال اساسی در آن می‌بینیم. یکی اینکه چه کسی می‌خواهد این تخصص را احراز کند؟ در پاسخ غالب انتقادهای می‌گویند: ناقد باید تخصص داشته باشد و ندارد. چه کسی می‌خواهد تخصص را احراز کند؟ خود شخص؟ دیگر اینکه با آموزه دینی ما ناسازگار است: «انظر الی ما قال و لا تنظر الی من قال». سوم اینکه اگر این سخن را بپذیریم؛ یعنی به لازم‌اش پایبند باشیم، در عمل حوزه‌های تخصصی متعددی خواهیم داشت و در نهایت تنها گروه‌های خاصی حق نقد یکدیگر را دارند و به جای اینکه این کار به گسترش فضای عمومی نقد منتهی شود، به یک نوع فرقه‌گرایی و نخبه‌گرایی در دانش و علوم می‌انجامد. اخیراً از نوآم چامسکی، (زبان‌شناس و منتقد معروف آمریکایی) با وجودی که شخصیت بسیار آکادمیک و آکادمیسین است، بسیار فعال و اجتماعی و ضد سیاستهای رایج آمریکا نیز هست، می‌خواندم که می‌گوید:

رشته‌ام زبان شناسی است. رشته‌ام ریاضیات نبوده است. در جایی هم ریاضیات را نیاموختم، بلکه خودآموزی کردم و به نظریاتی رسیدم. در کنفرانسهای معتبر جهانی ریاضیات دعوت می‌شوم. می‌روم و

اظهار نظر می‌کنم. تاکنون سابقه نداشته کسی از من بپرسد شما مدرک ریاضیات دارید یا ندارید؟ از کجا ریاضیات خواندید؟ فقط گوش می‌دهند و سخنانم را یا رد می‌کنند یا می‌پذیرند. اما هنگامی که در حوزه مسائل سیاسی اجتماعی صحبت می‌کنم، به سرعت می‌گویند: شما در کدام دانشگاه علوم اجتماعی تحصیل کردید؟ در صورتی که مسائل اجتماعی، مسائل زندگی من است ولی مسائل ریاضیات مسائل زندگی من نیست.

این بحث تخصصی که وجود دارد و به شکل نامناسبی هم طرح می‌شود و در عمل به کم رنگ شدن فرهنگ انتقاد می‌انجامد.

دید مغرضانه به ناقد

دومین باور کلیشه‌ای درباره نقد، تقسیم‌بندی رایجی است که درباره انتقاد مغرضانه و دوستانه وجود دارد. به شیوه سنتی بدون اینکه حتی به زبان بیاوریم، فرضمان این است که اگر کسی به نقد دیگری پرداخت دشمن اوست و با او خرده حسابی دارد، در نتیجه معتقدیم نقدها باید دوستانه باشد و از سر دشمنی نباید انتقاد کرد. آنقدر این نکته جا افتاده است که امروز کمتر کسی در صحت یا درستی آن تردید می‌کند. البته اینکه چه کسی گفته است که اگر دشمنی انتقاد کند، انتقادش نادرست است و اگر دوستی انتقاد کند، انتقادش درست است؛ جای بحث دارد، هر چند به دلایل مختلف می‌توان ثابت کرد که دشمنان بهتر انتقاد می‌کنند تا دوستان؛ به دلیل اینکه دوستان، ملاحظات دوستانه‌شان مانع می‌شود حقیقت را ببینند، به طور طبیعی دوستی «حبک للشی یعمی و یضم» انسان را کور می‌کند. و نکته دوم اینکه ملاحظات دوستانه و رفاقتی مانع می‌شود انتقادهایمان را به زبان بیاوریم؛ یعنی احساس می‌کنیم اگر من این انتقاد را کنم فردا میان ما مشکل پیش می‌آید و رفاقتمان به هم می‌خورد. در نتیجه ترجیح می‌دهیم این کار را نکنیم. حال آنکه دشمن این ملاحظات را ندارد؛ نه دلسوز ماست و نه علاقه‌ای به ما دارد و به راحتی بر نقطه ضعف ما دست می‌گذارد. اینجاست که مولانا در مثنوی از یک عارف نقل می‌کند:

این آدم هنگامی که به منبر می‌رفت، برای دشمنانش دعا می‌کرد و می‌گفت: پروردگارا، دشمنان مرا حفظ کن و بر تعدادشان بیفزأ. اگر یکی هستند هزارشان کن. می‌گفتند این چه دعایی است که می‌کنید؟

گفت: نیکویی از اینها دیده‌ام

زین سبب من این دعا بگزیده‌ام

این آدم‌ها آنقدر مته به خشخاش گذاشتند و مرا زیر ذره‌بین بردند و رفتارم را چک کردند که فهمیدم در کجا اشکال دارم و کجا باید رفع و رجوع کنم و درست کنم.

رشد این آدم مرهون انتقاد دشمنان است و حضرت امام خمینی هم درباره نقش دشمن در انتقاد «در صحیفه امام جلد چهارده، صفحه ۱۴۵ تا ۱۴۶» می‌فرماید:

انسان باید پیش دشمنان خود برود و ببیند قضاوتشان نسبت به او چگونه است. تا بتواند عیبهای خود را بفهمد. انسان نمی‌تواند از دوستان خود تعلیم بگیرد. انسان باید از دشمنان خود تعلیم بگیرد. وقتی صحبتی می‌کند باید ببیند و بفهمد که عیبها را دشمنها می‌فهمند، دوستان هر چه هم شما و ما عیب داشته باشیم، برای اینکه حق را برای حق نمی‌خواهند و باطل هم که باطل است، به ما و شما می‌گویند. به عنوان مثال شما جقدر خوب صحبت کردید و چه مقاله خوبی نوشتید. این چه مقاله کوبنده‌ای بود. چطور حریف خود را منزوی کردید؟ دوستان انسان، دشمنان واقعی انسانند! و دشمنان انسان، دوستان واقعی انسان هستند. انسان باید از کسانی که بر او خرده می‌گیرند، یاد بگیرد.

اگر ما به این مرتبه برسیم، نگاهمان درباره این کلیشه و باور رایج و انتقاد دشمن که نادرست است و تنها دوستان انتقادشان قابل قبول است، تزلزل می‌یابد.

توقع ارائه راه حل از ناقد

تصور رایج دیگر اینکه: اگر کسی نقد می‌کند حتماً باید راهنمایی هم بکند، یعنی برقراری یک ملازمه منطقی. اگر منظور از این سخن یک توصیه اخلاقی است؛ یعنی هنگامی که انسان به نقد دیگری می‌پردازد، باید بکوشد تا جای ممکن راهنمایی هم کند، درست است. اما به طور معمول این برداشت می‌شود که اگر کسی نقد کرد حتماً باید راه‌حل هم ارائه کند. در صورتی که ملازمه‌ای وجود ندارد. بعضی از ذهنها عیب‌بین هستند. به قول شاعر: «هرکه بی‌هنر افتد نظر به عیب کند». نمی‌شود گفت فقط عده خاصی عیب افراد را می‌بینند؛ یعنی نواقص را خوب تشخیص می‌دهند، بدون اینکه راه حل ارائه کنند. یک آدم عادی وقتی وارد می‌شود می‌گوید این دیوار کج است. می‌گویند: چه کارش کنیم؟ می‌گوید: نمی‌دانم، من فقط می‌دانم دیوار کج است.

متأسفانه این باور جا افتاده است که اگر شما اشکالی پیدا کردید، حتماً باید جوابش را بدهید. در صورتی که بعضی‌ها برای ارائه راه‌حل ذهن خلاق دارند. بعضی‌ها ذهن منتقدی دارند، بنابراین افراد را تقسیم می‌کنند و می‌گویند: ذهن بعضی‌ها نقاد است مثل راسل، یعنی پته تفکرات فلسفه را یکدفعه روی آب می‌ریزد ولی خودش در نظام‌سازی مشکل دارد. ذهن بعضی‌ها نظام‌سازی می‌کند، اما نمی‌تواند به انتقادات و عیب‌ها به خوبی توجه کند. این باورهای رایج فراوان هستند و چون فرصت اندک است بیش از این به آنها نمی‌پردازم و البته در بعضی از آثار به آنها اشاره کردم.

شیوه‌های ناسالم در برخورد با منتقدان

از دیگر جنبه‌های آسیب‌شناسی نقد در حوزه‌ها، شیوه‌های ناسالم برخورد با منتقدان است. در حدود پانزده سال است که نقد و جواب نقد کتاب‌ها را می‌خوانم و نقد می‌کنم و نقد هم می‌شوم و از این فضا لذت می‌برم. سال‌هاست ذهنم مشغول این قضایاست. به شکل معرفت درجه دومی درگیر این مسائل بودم و دیدم کسانی که مورد نقد ناسالم قرار می‌گیرند (البته من از موارد سالم می‌گذرم) تعدادی الگو ارائه می‌دهند و از شیوه‌هایی پیروی می‌کنند که شیوه‌های ناسالم است و ساز و کارهای متعددی هم دارد که البته زیاد هم هستند.

الف. انگیزه خواهی

معروف‌ترین روش برخورد با ناقدان، انگیزه‌خواهی است؛ یعنی هنگامی که نقدی بر کسی می‌نویسم، او در برخورد به نحوی به من اشاره می‌کند و می‌گوید: این آدم با من مشکل دارد. این آدم شهرت طلب است. این آدم شهوت نفس دارد؛ یعنی به جای اینکه به ادعا پردازند، به مدعی می‌پردازند. البته این شیوه خیلی هم رایج است؛ یعنی اینقدر تکرار شده که آن را واقعاً کار درستی می‌دانیم، در صورتی که هیچ دلیل اخلاقی و عقلی بر این یگانگی و وحدت و این نقد زدن وجود ندارد.

ب. نقد متقابل

اشکال دیگری که بر این شیوه وارد است، نقد متقابل است. یعنی شخص مورد انتقاد به جای پاسخ به نقد، متقابلاً نقدی را مطرح کند؛ به عنوان مثال به دوستی می‌گویم عزیز من شما خیلی

غیبت می‌کنید، خوب نیست زبانت را کنترل کن. او می‌گوید: شما هم آدم بی‌نظمی هستید. در حالی که شاید من بی‌نظم باشم، ولی اینها دو مقوله متفاوت هستند. جمع دو خطا به یک صحیح تبدیل نمی‌شود. می‌گویند اگر کسی اشکالی داشت و من بر او عیب گرفتم، او هم اشکال متقابل گرفت، این مشکل حل نمی‌شود. به همین دلیل در فرمایش حضرت امیر(ع) داریم: شما عیب دوستان خود را می‌بینید ولی از ترس اینکه مبادا آنها هم عیب شما را بگویند، چیزی نمی‌گویید. این باعث ایجاد یک سیکل معیوب می‌شود. عیب دوستم را می‌بینم، می‌دانم اگر به او بگویم او هم عیبی را متوجه من می‌کند، پس سکوت می‌کنم. در نتیجه عیب من و عیب او هر دو باقی می‌ماند و این سیکل معیوب ادامه می‌یابد. به تعبیر مقام معظم رهبری نقد به مداحی تبدیل می‌شود.

ج. تحقیر ناقد

نکته سوم تحقیر ناقد است. این پاسخ از سوی کسانی است که از سنین بالایی و یا از مقام و منزلت اجتماعی خاصی برخوردار هستند. بله، شما قبل از اینکه در صلب پدرتان باشید و در شکم مادران منعقد شوید ما کتاب می‌نوشتیم، ما فلان می‌کردیم، شما از راه ترسیده، دهنتان بوی شیر می‌دهد، می‌خواهید به ما انتقاد وارد کنید؟! این نوع برخورد هیچ وجه اخلاقی ندارد. پیامبر اسلام و ائمه چنین رفتاری با دیگران نداشتند. نه تنها تحقیر ناقد، که تحقیر واستهزاء انسان، (ناقد که جای خود دارد) سنت مشرکان است «و لا یسخر قومٌ من قوم، عصی ان یکن خیر منکم» این آموزه قرآن است و ما همه جا بخصوص در عرصه نقد باید آن را به کار گیریم.

د. بازخواست اخلاقی

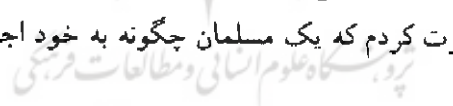
از دیگر روش‌های برخورد ناسالم، بازخواست اخلاقی است؛ یعنی وقتی نقدی می‌کنیم پاسخ دهنده به جای اینکه به نقد ما بپردازد، می‌گوید: تو ادب نقد را رعایت نکردی، برو الفبای نقد را بخوان! برو اخلاق را درست کن! اگر کسی از پیشینه نقد خیر نداشته باشد، تصور می‌کند در تقدم هتاک می‌کردیم. یعنی گاهی ناقد یک سری کلیات را پیش می‌کشد و می‌گوید: ناقد باید آداب نقد را بداند و اخلاق نقد را رعایت کند. این درست است ولی شما باید نشان دهید که

من در کجای نقد بر خلاف اخلاق حرکت کردم؟ دوم اینکه بر فرض که نقد من خلاف اخلاق بوده اما این دلیل نادرستی نقد من نیست. این درباره جنبه ناقد بود.

شیوه‌های ناسالم در اخلاق ناقدان

متأسفانه درباره کسانی که مورد نقد قرار می‌گیرند، همچنین، ناقدانی که نقد می‌کنند، شاهد شیوه‌های ناسالمی در فرهنگ نقد هستیم.

الف. زبان ناپیراسته

یکی از شیوه‌های ناسالمی که ناقدان به کار می‌برند زبان ناپیراسته، زبان پرخاشگرانه و گاهی تعبیر تند است؛ فرد را به خاطر کتابی که نوشته یا نظریه‌ای که پرداخته یا ایده‌ای که ارائه کرده تحقیر می‌کنند و دشنام می‌دهند. گاهی هم طنز به کار می‌برند. حتی بعضی‌ها این کار را مجاز می‌شمارند. آقای خرمشاهی در مقاله‌ای درباره آداب نقد بحث می‌کند و می‌گوید: «بله، زبان نقد باید مؤدبانه باشد. اما به کار بردن کمی چاشنی طنز اشکالی ندارد.» اما از نظر من چنین چیزی درست نیست. در نقد به خصوص از طنز باید پرهیز کرد؛ چون به طور طبیعی نقد، دارای زمینه چالش برانگیزی است که ممکن است بد فهمیده شود. بنابراین باید بکوشیم از زبان طنز پرهیز کنیم. نقدی در مجله «آیین پژوهش» دیدم که آن هم بازتاب بدی پیدا کرد. در آن نوشته شده بود: این کتاب نه فارسی دری، که فارسی دری است، این سرده، بیش از این چوبش نزدیک! من حیرت کردم که یک مسلمان چگونه به خود اجازه می‌دهد این زبان را به کار ببرد؟! 

ب. عمومی‌سازی

اشکال دیگر عمومی‌سازی است. همان‌گونه که اشاره کردم در یک فضا و جمعی، ایده‌ای طرح و نقد می‌شود در حالی که ناقد آن را در جای دیگر جواب می‌دهد و این غیر اخلاقی است. اگر حرفی زدم که خلاف اخلاق، نادرست و غلط بود، شما در اینجا جواب بدهید، مگر اینکه به شما اجازه ندهم و فضا فراهم نباشد. «لا یحب الله الا بسوء من قال» و یا ناقد مجبور شود. اگر مجله‌ای سخن نادرستی نوشت، به همان مجله انتقاد کنید. اگر چاپ نکردند یا توضیح در جای دیگری بنویسید. به عنوان مثال در همین مجله نقد و نظر، مقاله‌ای چاپ شد، سخنی

در آن بود، که تصور کردم شاید درست نباشد. بعد جواب این مقاله در یک روزنامه عمومی منتشر شد. مجله نقد و نظر یک مجله تخصصی است و با تیراژ بسیار محدود چاپ می‌شود و افراد خاصی آن را می‌خوانند ولی روزنامه یک رسانه عمومی است.

ج. شخصی سازی

آسیب دیگر، شخصی سازی است که عکس عمومی سازی است؛ یعنی وقتی فردی بحث را به یک نزاع شخصی تبدیل کند و نقدی که صورت گرفته را شخصی کند.

د. عدم تعیین سطح نقد

چهارمین آسیب عدم تعیین سطح نقد است. به عنوان مثال اگر فردی کتابی نوشت و من خواستم آن را نقد کنم؛ اول آنکه باید روشن شود با این کتاب چه مشکلی دارم؟ آیا با ساختار و هندسه کتاب مشکل دارم تا نقد هندسی کنم یا با محتوای کتاب مشکل دارم تا نقد محتوایی کنم؟ یا با نگارش کتاب، تا نقد نگارشی کنم؟ بسیاری از ناقدان ما این قدر دقت نظر ندارند که بتوانند سطح نقد را تعیین کنند. بنابراین در یک نقد هر نوع ایرادی به کتاب یا به آن نظریه وارد شده است؛ یعنی هم به ساختار، هم به زبان، هم به نثر و هم به محتوا و این، از قوت آن نقد می‌کاهد؛ یعنی به جای اینکه کار جامع باشد در عمل کار ضعیفی خواهد بود پس باید به خود آموزش دهم که اگر می‌خواهم محتوای اندیشه را نقد کنم، فقط محتوای اندیشه را نقد کنم؛ حتی اگر زبان کتاب هم زبان ضعیفی باشد یا نثر آن هم مشکل داشته باشد. متأسفانه این مسئله باعث شده است که در عمل از فضای گفت‌وگو بین علما و نحله‌های فکری در جامعه با بهانه‌تراشی کاسته شود و هر اندیشه‌ای، هر مکتبی یا هر نظریه‌ای به صورت یک جزیره بسته درآید. به عنوان مثال بنده کتابی درباره مکتب تفکیک نوشتم. درجایی مرا دعوت کردند و گفتند: ما یک نفر از مدافعین تفکیک را هم در جلسه دعوت می‌کنیم. گفتم مانعی ندارد. گفتند: شما چه کسی را پیشنهاد می‌کنید؟ گفتم هر کسی باشد. گفتند: چه کسانی می‌توانند در این زمینه صحبت کنند؟ فهرستی دادم و گفتم اینها هستند. یکی از آن آقایان دعوت شد. گفته بود می‌آیم. به او گفتند: فلانی هم هست. گفت: اگر فلانی می‌آید من نمی‌آیم. این، منطق درستی نیست. اصلاً ممکن است حرفهایم باطل باشد و وجه بطلان حرفهایم در یک جمع آشکار شود. در حال حاضر فرهنگی حاکم است که من اسمش را گذاشتم مبادله آتش نفهمی! مرحوم سید

جلال‌الدین آشتیانی در آثار متعدّدش اشاره می‌کند. مخالفان فلسفه نمی‌فهمند ما چه می‌گوییم. از آن طرف مخالفان مرحوم آشتیانی در مشهد و قم، در آثارشان می‌گفتند: مخالفان ما (فلاسفه) نمی‌فهمند ما چه می‌گوییم. بنده مقاله‌ای به نام آشتیانی و سنت فلسفه ستیزی نوشتم. و گفتم این دو با هم آتش نفهمی را رد و بدل می‌کنند. این می‌گوید تو نمی‌فهمی. آن می‌گوید تو نمی‌فهمی. و این ماجرا هزار سال در فرهنگ ما ادامه دارد. فلاسفه می‌گویند: متشرع نمی‌فهمند ما چه می‌گوییم. متشرع می‌گویند: فلاسفه نمی‌فهمند ما چه می‌گوییم. اگر هر دو به زبان فارسی حرف می‌زنند، هر دو در این حوزه هستند، هر دو با یک آموزش و تعلیم و تربیت رشد کردند، و نتوانند حرف یکدیگر را بفهمند چه کسی می‌خواهد حرفشان را بفهمد؟ اگر من که حوزوی هستم و فارسی و عربی می‌دانم، حرف فلانی را نفهمم چه کسی می‌خواهد بفهمد؟ چرا کلی‌گویی می‌کنیم؟ به خاطر این مسائل جزیره‌هایی بسته ایجاد می‌شود که هرکسی برای خودش است. نحله‌هایی شکل می‌گیرند؛ این حرف خودش را می‌زند، آن حرف خودش را می‌زند و ما ناقد آن تعاملی هستیم که لازمه بالندگی اندیشه است و تضارب آرای که در فرهنگ دینی ما به آن تأکید شده است؛ «من شاوور الناس، شارک فی عقولهم».

جمع‌بندی بحث

عالم‌زاده: با تشکر از آقای اسلامی در یک جمع‌بندی کوتاه و تلخیص مختصری از فرمایشات ایشان، بعد از بیان سه تجربه تلخ از برخورد با سه عالم مسلمان شیعی، به ناسالم بودن فرهنگ نقد اشاره کردند. درباب ضرورت نقد فرمودند: نقد موجب تولید علم می‌شود و عمده‌ترین آثار و اندیشه‌های ماندگار، محصول نقد و پاسخ به سؤالات است. سپس در ارتباط با آسیب‌شناسی نقد چند مؤلفه مطرح کردند. مؤلفه اول برخی از باورهای رایج بود؛ از جمله اینکه ناقد باید متخصص باشد. دوم اینکه انتقاد به مغرضانه و دوستانه تقسیم می‌شود. سوم اینکه ملازمه منطقی میان نقد و ارائه طرح جایگزین و راهنمایی، باورهای غلطی هستند که فرهنگ نقد را دچار آسیب کرده است. آسیب دوم شیوه‌های ناسالم برخورد با ناقدان بود. از جمله اشاره کردند به: انگیزه خوانی، نقد متقابل، تحقیر ناقد و بازخواست اخلاقی آسیب سوم شیوه‌های ناسالم نقد ناقدان بود، از جمله اشاره فرمودند به: زبان ناپیوسته، چاشنی طنز،

عمومی‌سازی، شخصی‌سازی و عدم تعیین سطح نقد و همچنین مبادله آتش نفهمی. این فرمایشات جناب آقای اسلامی در زمینه آسیب‌شناسی فرهنگ نقد در حوزه و غیر حوزه بود.

تعارض بین تخصصی بودن و عمومی شدن نقد

سرام: با طرح این مسائل یکی از ضوابط تولید علم که روش نقادی است، سامان دهی می‌شود. یکی از جنبه‌های مطرح شده مربوط به بحث تخصص است. من درباره تخصصی بودن یا نبودن نقد سؤالی دارم و چند نکته هم می‌خواهم عرض کنم. برای ساماندهی جریان نقد ابتدا باید مشخص شود که نقد یک جریان تخصصی است یا یک جریان غیر تخصصی؟ چون ایشان از جهتی تأکید می‌کردند که نقد نباید تخصصی باشد ولی از جهتی دیگر تأکید می‌کردند که عمومی‌سازی نقد درست نیست. بنابراین نباید در جاهای مختلف مطرح شود. حال ممکن است با کمی دقت، این دو با هم جمع شوند ولی دست کم دارای یک سری تداخلات و تعارضاتی با یکدیگر هستند. وقتی می‌گوییم تخصصی باشد پس باید در یک فضای مشخص و معینی مطرح شود. و وقتی می‌گوییم عمومی باشد یعنی در یک فضای جامع‌تر و عامی مطرح شود. بنابراین پرهیز از عمومی‌سازی و در عین حال پرهیز از تخصصی‌سازی با هم قابل جمع نیست.

لزوم تخصصی شدن نقد

از نکات دیگر طرح شده در این زمینه اینکه نقد باید تخصصی باشد و اگر بخواهیم آن را ساماندهی کنیم باید روی تخصصی بودن آن تأکید کنیم. همان‌طور که ایشان در بیاناتشان اشاره کردند؛ حربه پردازی و بهانه‌گیری در نقد نکته خیلی مهمی است که باید از جریان نقد حذف شود. و باید درباره راهکارها و ابزارهای مناسب آن بحث شود. بهانه‌گیری اگرچه به این بهانه باشد که چون طرف شما متخصص نیست باید از جریان نقد حذف شود، قابل توجیه نیست. اما اینکه امری مورد بهانه قرار گیرد با اینکه آن امر باطل و ذاتاً نادرست باشد، فرق می‌کند. ممکن است فردی خیلی چیزها را بهانه قرار دهد ولی یک مبنای صحیح داشته باشد، از طرفی کسی هم به جای اینکه به جواب یک نقد صحیح بپردازد، بهانه‌گیری کند و بگوید تو متخصص نیستی. این حرف درست است. ولی اینکه ما باید این سامانه را در جریان فرآیند نقد بیاوریم که نقد یک حوزه تخصصی است، دست‌کم در مباحث علمی نمی‌توان از آن چشم

بوشی کرد؛ چرا که مورد بهانه‌گیری بعضی‌ها قرار می‌گیرد. براساس این بحث، اگر نقدی تخصصی نباشد، ولی به گونه‌ای حرف حق و درست شخصی مطرح شود، چرا باید وجهه تخصصی به آن بدهیم؟ باید برای سامان‌دهی نقد، مصالح عام و به اصطلاح مصالح نوعیه را در نظر بگیریم؛ یعنی درست است که فرض کنید از صد نقد غیرتخصصی، یک یا دو تقدیم درست باشد، ولی برای ساماندهی و نظم‌بخشی باید نوع را نگاه کنیم و اگر بخواهیم متخصصان را در جریان نقد وارد کنیم، آیا فرصت، امکانات و شرایط آن را داریم که حوزه وسیعی برای نقد آماده کنیم یا اینکه برای ساماندهی نقد باید قرارداد یا ابزاری قرار دهیم تا هر کس در حوزه تخصصی خود وارد شود؟ به نظر می‌آید مصلحت نوعی نقد و سامان‌یافتگی نقد این گونه اقتضا می‌کند و اگر از روی اتفاق هم افراد غیر متخصص درصدی حرف درستی بزنند، ولی باید نقد را ساماندهی و تخصصی کنیم.

۳۱۷

لزوم تفکیک بین نقد و سؤال

نکته دیگر اینکه، به طور اصولی باید نقد را از سؤال تفکیک کنیم. وقتی ذهن کسی با امری درگیر می‌شود، ممکن است غیر متخصص هم باشد، ولی سؤالی برایش مطرح شود. نباید برای سؤال محدوده قائل شویم که متخصص است یا غیر متخصص. و البته این نکات می‌تواند برای سؤال‌کننده باشد و سؤال در پیرایش بحث و تکامل و پیشرفت مباحث علمی دخالت دارد، همان طور که نقد دخالت دارد. ممکن است سؤال تخصصی نباشد و هرکس حق سؤال داشته باشد ولی نقادی باید از اول تعریف شود و از سؤال جدا شود. البته ممکن است بگوییم: بر اساس همان مصلحت نوعی، نقد تخصصی است.

مبنایی بودن بازخواست اخلاقی

نکته دیگر بازخواست اخلاقی است یعنی مبنای صحیح یک امر را نباید با بهانه‌گیری درهم آمیزیم؛ یعنی این درست است: کسی که بر او نقد شده، نباید از حوزه نقد خارج شود و کسی که او را نقد کرده به بهانه‌های مختلف از صحنه خارج کند. این حرف درستی است. اما بازخواست اخلاقی یک مبنای صحیحی دارد. حال چه براساس امر به معروف، چه بر مبنای اخلاقی، به هر ترتیبی، انسان در هر شرایطی می‌تواند دوست یا دشمن یا ناقد خود را توصیه‌های اخلاقی کند، ولی فضا باید سالم باشد، باید حرکت صحیحی باشد و به تأثیر مثبت

آن توجه کند. ولی فرض کنید کسی مورد نقد قرار گرفته و در آن حرف انتقادی اهانتی هست، اگر تذکر بدهد که اهانت کردی، باید مدبانه باشد، نه اینکه اهانت را با اهانت پاسخ دهد. به هر حال از نظر بنده، نفی مطلق بازخواست اخلاقی قابل اشکال است.

عدم جهت گیری بحث در نهادینه کردن نقد

در پایان لازم به ذکر است که در جهت نهادینه کردن فرهنگ نقد، گام‌هایی در بحث برداشته نشد؛ ولی من بر تشکیل جلسات نقد و بررسی اندیشه‌ها تأکید می‌کنم. به نظر می‌آید یکی از عللی که نقد برای ما جا نیفتاده، این است که باید در برگزاری جلسات نقد و وارد شدن در جریانات نقد احتیاط کنیم و مرزهایی قائل شویم و موانعی برای خود ایجاد کنیم. در حالی که اگر نقد بخواهد جریان و سامان پیدا کند، باید واقع شود. به عنوان مثال ما در جامعه خود کسانی داریم که در هر شرایطی اصلاً قابل نقد نیستند یا اصلاً نمی‌شود وارد حوزه تفکر آنها شد و در مقابل آنها حرفی زد، یا فرض کنید مسائلی از کلام هست که اصلاً جای نقد ندارد، این حد و مرزها باید تعریف شوند، و تنها با واقع شدن در نقد و برگزاری جلسات نقد هست که می‌توانیم این جریان را بهتر پیش ببریم.

جایگاه تخصص در جریان نقد

اسلامی: صحبت‌های ایشان بیان مقصود اصلی بود و من بر صحت آنها تأکید می‌کنم. همان طوری که فرمودند: نقد در نفس خود یک امر تخصصی است؛ یعنی اگر من خواستم فلسفه را نقد کنم، باید فلسفه خوانده باشم. کسی که در داخل مسجد اعظم عبور می‌کند، اگر ببیند استادی درس خارج اصول می‌دهد، او هم که چیزی از اصول نمی‌داند، حرفی بزند، در حقیقت یاوه‌گویی کرده و این تقد نیست. نقد به طور طبیعی تخصص است. اما یک باور رایج کلیشه‌ای به نام تخصص و اینکه این امر تخصص است، وجود دارد و می‌کوشد تا فرد را از حوزه نقد بیرون کند و بگوید تو صلاحیت نداری. همیشه خیلی از سؤال‌های مطرح شده، جوابهای همین است. در حال حاضر الان نقدهای زیادی در روزنامه‌ها و نشریات چاپ می‌شود که خیلی سبک است و مانند کف روی آب هستند؛ کسی حتی اگر وارد حوزه نقد شوند، تأثیرگذاری جدی ندارند. این جلسات و بحث‌ها به گونه‌ای تمرین کردن نقد است و در این راستا به ما کمک می‌کند. از همان ابتدا که مجله آیین پژوهش را قم منتشر شد، خیلی سروصدا کرد؛ یعنی تا آن

زمان هرکس قلم دست می‌گرفت و هر چه می‌خواست می‌نوشت. اما این مجله جریان نقد کتابی را آغاز کرد که بنده هم افتخار همکاری آن را داشتم.

از من خواستند اداره جلسه را بر عهده گیرم اما چون در حوزه کاری من نبود، نپذیرفتم. که هرکس باید در حوزه کار خود نقد کند. اگر کتابی در حوزه اصول یا در فقه منتشر شود، با اینکه سال‌ها کار تقادانه کردم، آن را نقد نمی‌کنم، مگر از زاویه خاصی که احساس کنم تخصص من است و در حوزه اخلاق باشد، نقد می‌کنم. این بحث باید تعمیق شود؛ یعنی هرکس جایگاه خود را بشناسد «رحم الله من عرف قدره، فلا يتجاوز حده» ما یک کلیشه رایجی که داریم این است که وقتی فردی نقد می‌کند آن شخص منتقد به جای جواب، می‌گوید: شما کجا درس خواندید؟ فرد باید نشان دهد که این نقد ناسالم و غلطی بوده، در غیر این صورت سوال می‌کنند و نقد می‌کنند. نقد تخصصی است، ولی به بهانه تخصصی بودن نمی‌توان افراد را بیرون کرد. نکته بازخواست اخلاقی همین است. من در کتاب اخلاق نقد، فصلی را به اخلاق نقد: یعنی کسی که می‌خواهد نقد کند، اختصاص دادم. در اینکه اخلاق تمامی حوزه‌ها را پوشش می‌دهد، شکی نیست. اما به آنچه دیدم در آن کتاب اشاره کردم. درباره بازخواست اخلاقی هم موارد متعددی آوردم؛ چه بسا فردی روی یک نکته، یک غلط یا خطایی که طرف مقابل مرتکب شده است، متمرکز می‌شود و به جای اینکه جواب نقد را بدهد، فقط آن را پرورش می‌دهد. ماه پیش در سمیناری در دانشگاه شهید بهشتی تهران شرکت داشتم، یکی از علما صحبتی کردند و یک دانشجوی کارشناسی ارشد که خانمی بود اشکالی به ایشان گرفت که درست هم بود. اما سخن خود را با این جمله از شریعتی آغاز کرد که: «خدایا چگونه زیستن را به من بیاموز من چگونه مردن را خواهم آموخت». این سخن با آن اشکال ارتباطی نداشت، ولی آن شخص محترم چنان به پر و پای این شخص پیچید که این چه حرفی است؟ چه کسی گفته چگونه زیستن را بیاموز؟ آنقدر از این حرف اشکال گرفت که اصل بحث را جواب نداد. نکته در اینجاست: کسی که مورد نقد است متوجه باشد که اگر اشکال و خطایی بود، مرا منصرف نکند و به من پاسخ دهد. نمونه‌اش سوال ابن ابی عوجاء است که در مقاله اخلاق مناظره آوردم. ایشان نزد امام صادق می‌آید و می‌گوید: چرا شترهای سرگردان دور این خانه می‌چرخند؟ امام پاسخ می‌دهد و نمی‌گوید تو بی‌ادب و بی‌تربیت هستی، نمی‌گویدی تو دشنام دادی اصلاً جوابت را نمی‌دهم.

نکته پایانی، طرح گام‌هایی برای تعمیق فرهنگ نقد بود که در واقع درست است؛ یعنی باید فرهنگ نقد را بیاموزیم. تا قبل از انقلاب نقد اصلاً رواج نداشت. این یکی از برکات انقلاب اسلامی است که وقتی کتابی می‌نویسیم یا ایده‌ای داریم، در چنین جمعی مطرح می‌کنیم و در آن جمع کسانی حرف ما را رد می‌کنند یا تصحیح می‌کنند، و این گام خیلی مهمی است. اگر هر سال در چند جلسه شرکت کنیم، می‌آموزیم چگونه دیگران را نقد کنیم و هم می‌آموزیم اگر مورد نقد قرار گرفتیم، چگونه پاسخ دهیم که قابل استفاده باشد. جلسات نقد کتاب بسیار مفید است. ولی متأسفانه در فرهنگهای گذشته ارتباط نویسنده با خواننده یک طرفه بود. یعنی کتاب را می‌نوشت و برای خواننده می‌فرستاد. بازخورد نداشت. این جلسه به بازخورد آن کمک می‌کند.

لزوم تعیین سطوح نقد و مناظره

جمالی: نتیجه بیانات شما این است که باید نقد همه را شنید و پاسخ داد و فرق نمی‌کند طرف مقابل چه کسی باشد. متأسفانه این مسئله باب خوبی را باز نمی‌کند. به عنوان مثال فردی در عراق ادعای مرجعیت کرد. تنها و عمده‌ترین دلیلش این بود که می‌خواست مراجع با او مناظره کنند. نماینده‌ای به بیت یکی از مراجع فرستاد که اگر شما مرجعیت مرا نفی می‌کنید بیاید با هم مناظره کنیم. آن عالم پاسخ داد: در مسابقات ورزشی، یکدفعه با قهرمان جهان مسابقه نمی‌دهند. اول باید در آن سطح قرار گیرید تا بعد. آیا به نظر شما نقد هرکسی با هر تخصصی و هر سطحی که داشته باشد، را باید شنید و پاسخ داد؟

جمالی: من می‌گویم که در صورت لزوم اسلامی: نه، منظورم این نیست که ملزم باشم. البته می‌توانم گوش کنم و در صورت لزوم پاسخ دهم. منظور بنده آن طرف قضیه است. نمی‌گویم که باید حرف همه را شنید و پذیرفت. جز راست نباید گفت هر راست نشاید گفت. اگر کسی به حرف یا به کتاب ما اشکالی وارد کرد؛ که حرف ما غلط است یا کتاب ما اشکال دارد، نگویم این جمله‌اش خطا است. من یا جواب می‌دهم یا سکوت می‌کنم. نباید بگویم شما در حوزه کارتان نیست، حق ندارید این اشکال را بگیرید. نمی‌گویم اشکال شما غلط است. نمی‌گویم: اصلاً تو حق نداری اشکال بگیری؛ چون شما مکانیک هستید. آن چیزی که شما می‌گویید نهادینه شده است. اگر به

عنوان مثال در حال عبور از خیابان یک نفر بگوید بیاید با هم مباحثه کنیم، هیچ الزامی ندارم با او مباحثه کنم. ولی اگر گفت شما قرآن که خواندید این آیه را غلط خواندید. می‌توانم بگویم تحصیلات شما در چه سطحی است؟ در کجا درس خواندید؟ آن وقت می‌توانم بگویم آیا غلط خواندم یا خیر؟ اگر غلط خواندم اصلاح کنم. اگر درس خواندم از خودم دفاع کنم. اگر دلیل خواست، می‌توانم به اوجواب دهم یا جواب ندهم. خلاصه کلام اینکه به بهانه تخصص نداشتن حرف کسی را رد نکنیم، نه اینکه حتماً می‌توانیم قبول نکنیم.

سؤال: آیا با او مباحثه نمی‌کنید؟

اسلامی: نه، اینها باید با هم پیش رود تا فرهنگ نقد جا بیفتد. در مجموع فضای نقد در هر زمینه‌ای تخصصی است مگر اینکه با بحثهای دیگری آمیخته شود. به عنوان مثال سخنان آقای اشتهااردی تاریخی است و کسانی که در علم رجال کار کردند یا تاریخ نگار هستند به طور طبیعی تخصص دارند. و اگر من به عنوان فردی علاقمند بگویم آقای اشتهااردی سخن شما با آن متن تاریخی که من می‌شناسم همخوانی ندارد، ایشان می‌تواند پاسخ دهد که رشته شما تاریخ نیست.

لزوم علت‌یابی فرهنگ ناصحیح نقد

نصرتی: با توجه به آسیب‌های موجود، می‌توان گفت این مسائل به یک فرهنگ تبدیل شده است، و نباید به نقد مثل سکه رایج، نگاه مثبت کرد. همان‌گونه که در آغاز سخنان خود اشاره کردید؛ نقد، آیینی است که ناراستیها را راست ناصافیها و ابهامات را از یک نظریه و یک ایده برطرف می‌کند. ما در محیط علمی در پی یافتن این ویژگی‌های مثبت در محیط علمی هستیم. البته آسیب‌های موجود را می‌پذیریم و اینکه در برخورد با اندیشه‌ها فرهنگ نامناسبی وجود دارد و زمانی که اندیشه‌ای مطرح شود، با آن برخورد صحیح نمی‌شود. قرار است اصلاح فرهنگی صورت گیرد و فرهنگ نقد رواج یابد، منوط به اینکه ابتدا راز و رمز اصلاح آنرا کشف کنیم به اینکه منشا چنین فرهنگی چیست؟ آیا شخصی است یا به نظام آموزشی و نظام علمی حاکم برمی‌گردد؟ اگر منشا پیدا شود می‌توان به صورت اصولی در پی راه حل رفت و فرهنگ را تغییر داد و از ناسالمی به ارزشمندی تبدیل کرد. در نتیجه افراد برای طرح و نقد ایده‌هایشان به دنبال شخصیت‌هایی هستند تا ایده‌هاشان را نقد کنند. پس ابتدا باید بین منشا

این فرهنگ غلط چیست؟ آیا تاکنون به رازگشایی از این فرهنگ ناصوب فکر کردید تا بعد به راه‌حلها برسیم؟ باید فرهنگ نقد را در محیطهای علمی نهادینه کنیم.

اسلامی: در واقع این پرسش شما، تحقیق مفصلی می‌طلبد؛ یعنی باید از ابعاد مختلف، کار تاریخی و میدانی صورت گیرد. اکنون به اختصار برداشت خود را عرض می‌کنم. یکی از عوامل رکود فرهنگ نقد، دوری از آموزه‌های دینی است. در جایی امام صادق (ع) می‌فرماید:

احب اخوانی علی من اهدا علی عیوبی

محبوب‌ترین شخص کسی است که عیوب مرا به من هدیه کند.

ما بیان معایب دوستان را بد می‌شماریم. وقتی کسی عیب ما را می‌گوید به جای اینکه بکوشیم آن را برطرف کنیم با شخص برخورد می‌کنیم. در فرهنگ ما اظهار جهل و گفتن «نمی‌دانم» به یک معنا ننگ است؛ یعنی هر کس سعی می‌کند به نحوی دایره‌المعارف و جامع و علامه باشد. گویا به ما آموختند اگر سؤالی کردند، نگوئیم نمی‌دانم. به عنوان مثال بگوئیم این دو وجه دارد و بحث درباره‌اش زیاد است. در حالی که در روایت داریم: «من ترک قبول الله اعلم اصیبت مقاتله» خیلی راحت وقتی چیزی را نمی‌دانید، بگوئید نمی‌دانم. یاد بگیریم اگر در خیابان جلوی ما را گرفتند و سؤالی کردند که در حوزه کارمان نبود، بگوئیم: نمی‌دانم، چون حوزه کارم مثلاً تاریخ نیست. البته خوشبختانه در نسل جوان طلبه شاهد این هستیم. یکی از علت‌های این مسئله باور غلطی است که از نقد داریم و فکر می‌کنیم نقد؛ یعنی بی‌آبرو کردن، سکه یک پول کردن و اگر کسی نقد شود هتک حرمت شده و نابود می‌شود. در حالی که عملاً نقد خلاف این است. نقد یعنی پویایی و رشد. از زمانی که فلسفه هگل در اروپا مطرح شد تا امروز؛ مرتب نقد می‌شود. هر فیلسوف جدیدی که می‌آید یک لگدی به این فلسفه می‌زند. در عین حال این لگدها باعث رشد این فلسفه می‌شود. هنوز هم اگر بخواهید سخنان فیلسوف جدید را خوب بفهمید باید سراغ هگل بروید. از طرفی در فرهنگ ما، یک عده فلسفه را قبول دارند، یک عده قبول ندارند. آنهایی که قبول دارند، سخت و محکم از تمام گفته‌های ملاصدرا دفاع می‌کنند، آنهایی که قبول ندارند فوری رد می‌کنند. فلسفه‌ای که کمترین خاصیت آن باید پرورش روحیه انتقادی باشد، از این کارکرد، باقی مانده است. فلسفه ما به امامزاده‌ای تبدیل شده است که متولی آن باید حرمتش را نگه دارد، بنابراین رکود پیدا کرده است. به همین

مناسبت، مقاله‌ای در «آیین پژوهش» به عنوان فلسفه آموزشی نوشتم که مقام معظم رهبری هم آن مقاله را پذیرفت. یک بحث این مقاله در این باره بود که اکنون فلسفه ما از این کارکرد دور مانده است، به همین دلیل عرصه فلسفه ما تنگ است؛ یعنی به جای اینکه فلسفه وارد عرصه سیاست، اخلاق و اجتماع شود، فقط در مباحث متافیزیک، وجود و ماهیت و امثال آن باقی مانده است. به هر حال تا عوامل اساسی را نشناسیم، نمی‌توانیم گامی برداریم. احساس می‌کنم، به همین میزان که شهود و شناخت پیدا کردیم، نسبت به پنج سال گذشته خیلی پیش‌تریم. در پنج سال پیش انگیزه خوانی رایج بود، اما در حال حاضر به راحتی اشکال می‌گیرند که نباید انگیزه خوانی کنید. با روندی ملایم به سمت نهادینه کردن فرهنگ نقد پیش می‌رویم. به همان میزان که نهادینه شود، عللش رفع می‌شود و بسترسازی هم صورت می‌گیرد.

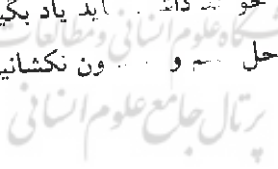
خاستگاه فرهنگ ناصحیح نقد

سواد: با توجه به پیشرفت‌های خوبی که در حوزه نقد صورت گرفته، اما خاستگاه نقد چه در آموزش و پرورش، چه در سطوح دانشگاه‌ها یا حوزه‌ها شکل ناصحیحی دارد. با این وضعیت تهذیب در آموزش و مدیریت جز این را نمی‌توان انتظار داشت و اگر گاهی تخلف از این وضع صورت می‌گیرد، باید تعجب کرد، که آن هم به استعدادها، افراد، و تقوای فردی برمی‌گردد. به هر حال روال طبیعی همان باید باشد. در جامعه‌ای که عموم مردم به روابط بین شیعه و سنی و بحث تقریب و وحدت نسبتاً جاهل است، نمی‌توان انتظار داشت بحثی که مطرح می‌شود حساسیتی در پی نداشته باشد. اگر شما به اطلاع‌رسانی معتقدید، باید ببینید. آیا ما از طرف نهادهای رسمی و غیررسمی، به افراط و تفریط دامن نمی‌زنیم؟ و اگر می‌زنیم، نتیجه آن باید همین باشد. بنابراین در مباحث فرهنگی مشکلات زیادی داریم و باید جاهایی باشد که بر این تعاملات نظارت و کنترل داشته باشد. در غیر این صورت، این مسائل حل نمی‌شود. امسال به حج مشرف شدم و تصمیم گرفتم با محیط دانشگاهی آنجا تعامل زیادی داشته باشم. تمام فرصت آزاد را در محیط دانشگاهی با اساتید دانشگاه، مسئول پژوهشگاه‌ها و پژوهشکده‌ها گذراندیم. زبان مادری بعضی از دوستان، عربی بود و فوق‌العاده قوی بودند. تعامل آنها اصلاً باور کردنی نبود. با چهره‌ای گشاده در کشوری آنچنانی از ما استقبال کردند و با ما بسیار گرم و صمیمی با ما برخورد کردند. با اینکه شیعه را درست نمی‌شناسند، اما دائماً از منابع

غیرمستقیم کسب اطلاع می‌کنند و مطالب را از این فضا استفاده کنیم. با توجه به اهمیت گسترش باید و این موضوع در آموزش صورت واحد درسی درآید و کارگانهای نقد رواج پیدا کند. در واقع در جامعه ما سیره اسلام پیشنهاد می‌کنند در سیره ائمه هست، سیره ائمه هم کمتر پرداخته می‌شود. اما خلا بحث‌هایی که شد، در این رابطه نظر پردازشنا جامعه پاسخ بسیار مثبتی به این حرکت می‌دهند و استقبال می‌کنند.

اسلامی: نظرات شما صحیح است. آموزش پرورش تفکر انتقادی است که انجام نمی‌شده است. در سی کشور دنیا به طور رسمی اسم فلسفه که می‌آید می‌گویند مربوط به خوانش انتقادی است ولی همین که در این فضا، با هم سبک‌سازی می‌شود و کسانی از حوزه دانشگاه بگران هم نقد می‌کنند؛ اگر تعمیق شود به طور یقین اثر ماندگاری هم خواهد داشت. می‌کردیم، در همان جا آن را حل می‌کنیم و راهکارهای آموزش نقد

حاضر: یکی از مشکلات این است که حجم یا خوب، که در مجموع باید آنها را آسان‌سازی فضای ذهن ما را برای شناسایی آسیب‌ها دینی است. هرگاه در فضای دینی سخنی مطرح می‌شود، یا احیاناً نقدی به میان می‌آید، به علت وجود دغدغه‌های دینی برخوردارهای ناپسند می‌افتد. البته اینها باید جداگانه بررسی



شود چون برای طلبه‌ها مفید است. ولی اگر آسیبهایی که شما اشاره کردید، کاملاً پذیرفته شود و حتی کامل شمرده شود، باید دید چرا این آسیب‌ها شکل گرفته است؟ به گفته شما از کارهایی که قابل انجام است غفلت نکنیم. کارهایی که می‌توانیم، حتماً انجام دهیم؛ یعنی آسیب‌ها را ریشه‌یابی کنیم.

۱. آموزش نقادی

ما آموزش نقادی نداریم، پس باید کارهایی هم به لحاظ ذهنی، هم به لحاظ تدریجی و تمرینی و مهارت افزایی و امثال آن انجام دهیم. این راه درست است، فقط راهکارهایش باید پیدا شود و باید ببینیم از کجا باید شروع کنیم؟ می‌توان مثلاً از خانواده شروع کرد. اگر در این مملکت جایی وجود دارد که به تعلیم خانواده‌ها می‌اندیشد، باید به آن بگوییم این مسائل را هم به پرونده‌شان بیفزایند. هدف ما پرورش جوانهایی خلاق، دارای نشاط فکری و نقاد می‌باشد.

۲. اصطلاح مواد درسی در آموزش و پرورش و حوزه

یکی از ریشه‌های این مسئله، آموزش یا پرورش است. بخشی از مسائل هم به یک دسته بنیانهایی نگرشی و اعتقادی برمی‌گردد. ما نگاه ضعیفی به مقوله آزادی، به ویژه آزادی از منظر دین داریم. زمانی که قصد ارزش‌گذاری و داوری داریم، باید وضعیت این گونه بحث‌ها روشن شود. به عنوان مثال گوهر دین را چه می‌دانیم؟ من می‌ترسم این واژه‌ها را بگویم چون گاهی بحثهای دست‌خورده اینها را به ذهن می‌آورد، اما گریزی نیست و باید آنها را مطرح کرد. به عنوان مثال در فضای حوزوی روی قطع شخصی تأکید می‌کنیم، که با کمی تفکر بی‌می‌بریم همین مسئله اخلاق طلبه‌ها را خیلی بد می‌کند. در حوزه به ازای چندین سال اصول فقه خواندن روی قطع شخصی تأکید می‌شود، و اتفاقاً بحث قطع، جزء سخت‌ترین بحث‌ها است. تأکید بر حجت بودن قطع شخصی و اینکه قطع شخصی اگر از پریدن کلاغ هم حاصل شود، حجت است، باید بررسی شود و یک تحلیل تربیتی دقیق در این زمینه صورت گیرد. می‌بینیم این آموزه، آثار بدی در روحیات یک جوان می‌گذارد. سیاسی شدن فضا و دوری از اخلاق محوری با یک نوع تلقی مقدس بودن این رویکرد و انقلابی شمرده شدن این فرد پیش خودش که: اگر این گونه نباشم یک فرد بی‌غیرت و دور از مکتب امام محسوب می‌شوم، که

البته برخی از این ضعفها به دیدگاه‌های اجتماعی برمی‌گردد. شاید مقداری پراکنده بیان کردم اما این ضعف تفکر، و ضعف برخی بنیادهای فکری سبب می‌شود با پدیده آموزش نقد برخورد مناسبی نشود.

۳. تغییر ارزش‌های اجتماعی

مسئله دیگر ارزش‌های اجتماعی است. در حال حاضر بهایی که به تألیف داده می‌شود هیچ‌گاه به نقد داده نمی‌شود. چون شما خود دست به نقد هستید و تجربه دارید، می‌دانید نقد وقت زیادی از ناقد می‌گیرد به خصوص اگر آن شخص وجا‌هت‌های علمی داشته باشد، به خود اجازه نمی‌دهد هر چیزی بنویسد. شاید او به اندازه تألیف یک کتاب روی آن وقت بگذارد، بنابراین این کار را نمی‌کند و با خود فکر می‌کند که این در شمارش پرونده‌های تلاش‌های علمی‌اش گناه گم می‌شود، بنابراین در همین راستا تألیف می‌کند و نقد هم نمی‌کند. در حالی که هر چند این قضیه مهم شمرده شود اما هیچ‌گاه ثمره نقد را ندارد.

۴. اصلاح ضعف‌های سیستماتیک

همین طور ضعف‌های سیستماتیک موجود باید بررسی شود. آیا علاوه بر بحث فرهنگ و امثال آن زمینه‌های مناسبی برای نقد هم فراهم کردیم؟ شاید به مجله‌ها یا منابع دیگری نیاز باشد تا نقد سهولت پیدا کند. کسی که می‌خواهد در این زمینه به فرهنگ‌سازی بیندیشد باید همه این مسائل را بررسی کند.

۵. توجه به آفت‌های نقادی

مورد قابل تأمل دیگر، آفت‌های نقادی است. براساس حدیث: «لکل شیء آفت» اگر نقادی مراقبت نشود می‌تواند آفت داشته باشد. به عنوان مثال ایجاد روحیه درگیر شدن و عیب دیدن. اینکه فردی حتی زمان تفکر، حالت درگیری داشته باشد؛ یعنی در مقام تعاملات شخصی‌اش نیز موضع درگیری به خود بگیرد، نوعی آفت است، و پدیده زشت اخلاقی و تربیتی شمرده می‌شود و در رشد فرد آسیب‌رسان است. مسئله دیگری که باید لحاظ شود، این است که آیا توصیه به نقد و استقبال از نقد را می‌توان به عنوان یک آفت دانست؟ آیا این مسئله به انفجار سخن منتهی نخواهد شد؟ آیا توصیه ما به استقبال از نقد باعث نمی‌شود برخی از بداندیشان

جوامع بشری با پرحرفی سبب گم شدن حرف حق بشوند؟ چرا که با پرحرفی گویا پیدا کردن ردپای حرف حق مشکل می‌شود. پس بهتر است به این امر توجه شود؛ یعنی با یک نگرش کلان اجتماعی همیشه این گونه فکر نکنیم که فتنه نقد را بالا ببریم، در نهایت به نفع حق خواهد بود.

ضرورت ترویج نقد و نقد بر نقد

اسلامی: من چند سال تلاش کردم و این راه را گشودم و دو کتاب و هفت یا هشت مقاله در این زمینه نوشتم و علاقه‌مند پیگیری کار هستم. اما علاقه‌مندم هرکس از یک دریچه به قضیه بنگرد و بحث فرهنگی، تاریخی و جامعه‌شناسی انجام شود که خیلی مفید است. حجم نقادی کم است و کیفیت آن هم پایین است. باید نقد بیشتر نوشته شود و خود نقدها، نقد شوند. در این صورت به طور طبیعی افراد یاد می‌گیرند که چگونه نقد کنند.

آفات متون دینی

در این زمینه مقاله مستقل و کوچکی نوشتم با عنوان: «از ماست که برماست» و در آنجا تاکید کردم که در حوزه دینی و منشورات دینی در معرض آسیب جدی هستیم.

۱. حمایت از کارهای ضعیف جانبدارانه

ما در برابر کارهای ضعیفی که جانبدارانه و مدافعانه باشد سکوت می‌کنیم؛ یعنی کافی است احساس کنیم چیزی به نفع اسلام است، هر چه هم ضعیف باشد از آن دفاع می‌کنیم نمونه‌اش کتابهای معروف به جمع‌کرانی یا گذرخانی است. در واقع این مسئله یک آفت است. شاید در کوتاه مدت تصور شود که ترویج تشیع است ولی بزرگ‌ترین ضربه را به تشیع می‌زند. فردا این کتاب از کتابخانه ریاض سر درمی‌آورد و در آنجا آقای غفاری در رساله دکترین خود، در نقد بر تشیع بدان متمسک می‌شود. بعد باید فریاد بزنیم که این کتاب مستند و مورد قبول ما نیست. ولی به هر حال کتابی است که جمهوری اسلامی مجوز آن را داده است. اینکه در برابر کارهای جانبدارانه ضعیف، سکوت می‌کنیم، نوعی آسیب است.

۲. موضع‌گیری مقابل نقدهای قوی و مهاجمانه

آسیب دیگر اینکه در برابر کارهای قوی مهاجمانه، قاطعانه موضع بگیریم، که این هم خطرناک است. گاهی نقدها بسیار جدی می‌شود، که ممکن است همین به سود ما باشد.

در ۱۹۶۸ کتابی به نام «نقد الفكر الديني» از «صادق جلال العزم» نویسنده‌ای مارکسیست که اکنون زنده است، منتشر شد. او یک مارکسیست دوآتشه است که هنوز بعد از پاشیدگی اردوگاه سوسیالیزم، باز هم به مارکسیسم معتقد است. او در این کتاب به نقد تفکر آموزه‌های دینی پرداخته است. به طور اساسی دین را با نگاه پوزیتیویستی نقد کرده است. این کتاب در لبنان جمع‌آوری و توقیف شد. نویسنده هم بازداشت شد؛ نه به دلیل اینکه کتاب ضد دینی است بلکه در لبنان قانونی دارند بر این مبنای آثاری که به مناقشات فرقه‌ای و مذهبی دامن بزند و توقیف شود. همان زمان بسیاری از افراد متدین موضع‌گیری کردند. دو نفر موضع‌گیری متفاوتی داشتند: یکی سید موسی صدر و دیگری مرحوم جواد مغنیه. مرحوم آید مغنیه در موضع‌گیری خود مطلبی گفت که من آن را به استناد صادق جلال العزم ذکر می‌کنم: «لا موافق علی ای من الآراد الواردنی الکتاب» یا هیچ یک از حرف‌های کتاب موافق نیستند. «لکن جدیر بالفکر الاسلامی ان یتنبه الی القبايه التي یقراها العزم والمصالح التي یسیرها و لا یحتمه بهاینتهی لمجالتها لأنه ان لن یفعل فلاسلام، هو الخاطر الاکیر» می‌گوید: من موافق مضامین کتاب نیستم. لکن مسلمانان باید به این مسائل توجه کنند و جواب دهند. اگر جواب ندهند، اسلام زیان می‌بیند.

این نگاه در چنین انسانی وجود دارد. اگر ما ده نفر مثل مغنیه و ده نفر مثل امام موسی صدر داشته باشیم، شرایطمان خیلی متفاوت می‌شود.

ایجاد بسترهای مناسب برای نقد

به سیاسی شدن فضا اشاره کردید. این را قبول دارم و باید حل شود، همچنین به ایجاد روحه سبزندگی. من خود در کلاسها و درسهايم و در روش تحقیق این را با تأکید توصیه می‌کنم که هر متن را دوبار بخوانید؛ ابتدا با نگاه همدلانه بخوانید تا آن را خوب درک کنید که چه می‌گوید. بار دوم با نگاه انتقادی؛ که آیا آنچه گفته است مقبول است و یا ادله‌اش قابل دفاع است؟ این تأکید من است و اگر انسان خود را تربیت کند، فکر می‌کنم این کارشده‌نی

است. من گاهی در کلاسهایم یک رأی را چنان دقیق و خوب تقریر می‌کنم که اگر طرف بعد از آن جلسه نیاید، فکر می‌کند مدافع آن رأی بودم، بعد هم آن را نقد می‌کنم. این را می‌توان تفکیک کرد. دیگر آنکه گفتید اگر فتیله نقد را بالا ببریم ممکن است مشکلاتی به بار آورد؛ تعبیر مقام معظم رهبری، تعبیر خوبی است که نقد نباید چماق شود. فرهنگ سازی یعنی همین؛ یعنی به جایی برسیم که نقد جایگاه و کارکرد خود را داشته باشد و همه آفات آن را هم از بین ببریم و آن را به جایگاه خاص خودش برسانیم. البته ممکن است هیچ وقت به صفر نرسانیم ولی می‌توانیم به آن نزدیک شویم.

سؤال: به حد و مرز آزادی و حدود و سقور غیرت ورزی در مسائل دینی اشاره نکردید.

اسلامی: بسیاری از مشکلات ما از آنجا نشأت می‌گیرد که آن حد نهایی و خط قرمزها را نگاه می‌کنیم. اکنون در مسائل خیلی ساده مشکل داریم. به عنوان مثال سالها پیش دوستی کتابی نوشت. بعد گله کرد که دوستان کتاب یکدیگر را نمی‌خوانند. گفتم من می‌خوانم و مطلبی هم درباره‌اش می‌نویسم. او استقبال کرد و گفت حتماً چاپ می‌کنم. کتاب را گرفتم و با دقت خواندم یعنی زمانی را که برای یک مقاله صرف می‌کنم، به آن اختصاص دادم. بعد گفتم من وقتی را که برای نقد کتاب شما گذاشتم، اگر برای یک مقاله علمی خوب می‌گذاشتم، بیشتر سود می‌بردم. مقاله را نوشتم و چاپ کردم. ایشان به شدت رنجید. با نام مستعار به من جواب داد. گفت ایشان انگیزه خوانی کرد. درست چیزهایی که من می‌گویم همین کار را کرد. با اینکه در تقدم یک کلمه اهانت نبود؛ کاملاً مؤدبانه و خیلی هم از کتاب تقدیر کرده بودم. بحث خط قرمز و حدود و سقور فضا و سیاست و اینها چیزهای ابتدایی است که باید آنها را حل کنیم. شما دست روی هر چه می‌گذارید، مشکلی در آن مشاهده می‌کنید. ما خود این قید و بندها را ایجاد می‌کنیم.

فروض تخصصی شدن نقد

حبیبی: معنای تخصصی بودن نقد این است که هر کس در حوزه تخصصی خودش نقد کند و این گونه نباشد که هر کس بدون هر نوع اطلاعات و تخصصی در این زمینه وارد عرصه نقد شود. برای این مطلب مواردی متصور است: ۱. ناقد باید متخصص باشد؛ یعنی متخصص این فن یا علم باشد ۲. تخصصی به نام نقد داشته باشیم؛ یعنی منتقد بودن یک تخصص باشد. در

هر عرصه‌ای که وارد شوید، مثلاً در عرصه‌ای مثل سینما، یک عده کارگردان عده‌ای سناریو نویس و یک عده هم منتقد هستند. عده‌ای هم که منتقد‌های خوبی هستند، شاید بتوانند فیلم هم بسازند؛ حتی بنده در این اواخر که تجربه‌ای در سینما داشتم، دیدم که منتقدی فیلم ساخته بود اما هیچ‌گونه قواعد فیلم‌سازی را رعایت نکرده بود؛ ولی در مقام یک منتقد خیلی اصولی عمل می‌کرد و نقدهای اساسی می‌کرد. به عقیده من باید به اصول انتقاد و قوانین و دقایق لازم انتقاد بپردازیم و در هر حوزه‌ای منتقد پرورش دهیم؛ چرا که ممکن است تجربه یک منتقد مناسب و مفید باشد، اما نتواند فیلم بسازد. البته غرب در این زمینه ضرب‌المثل‌های زیادی دارد. مثلاً صد منتقد نمی‌توانند یک چیز درست کنند. به نظر می‌رسد ما تخصصی بودن نقد را در دو معنا می‌دانیم. و باید در آن زمینه بیشتر پیش برویم.

ارائه راهکار و توجه به آفات در نقد و مناظره

با توجه به اینکه عنوان جلسه «فرهنگ نقد و مناظره علمی» بود، اما کمتر به مناظره پرداخته شد. و جهت بحث بیشتر به سمت آسیب‌شناسی رفت تا راهکارهایی که حیطه‌های مختلفی دارد. یکی اصول اخلاقی نقد است که به آن پرداختید. یک راهکار هم تدوین قوانین نقد و مناظره مثل قوانین مجلس است، یعنی باید مشخص کنیم یک منتقد یا مؤلف چه حقوقی دارد؟ دست کم می‌توانیم خط و مشی‌هایش را تدوین کنیم. نکته پایانی درباره آفتهای نقادی، با اشاره آقای فلاح، همان مسئله‌ای است که در غرب وجود دارد. آقای تهرانی فرمودند: در جلسه‌ای شرکت کردیم، فردی آمد و خیلی صحبت کرد و من هم او را نقد کردم و به طور کلی حرفش را رد کردم. احساس کردم حرف من صحیح بود و حرف ایشان رد شد و حس کردم خیلی برایش بد شد. مدتی بعد فردی گفت: اصلاً در اینجا عیب است که انسان روی نظر خود پافشاری کند. همان مسئله‌ای که به عنوان عدم جرمیت مطرح می‌شود؛ یعنی هر کس دارای هر نظری که باشد، انگلی به او زده می‌شود. این هم یکی از آفتهای نقد است که ما با عدم پافشاری بر یک دیدگاه خاص، با آن مواجهیم.

جایگاه طنز در نقد

آخرین نکته قابل بحث اینکه در نقد نباید طنز دخالت داده شود. به نظر من این مسئله خیلی طبیعی نیست؛ یعنی طنز در طبیعت نقد وجود دارد. گاهی ما نمی‌خواهیم فضای کاملاً پیراسته

خالی از هرگونه اشکال به وجود بیاید. بعید است در جوامع انسانی جلسه‌ای داشته باشیم که هیچ گونه اشکالی به آن وارد نباشد و بگویم طنز وارد نشود، این از علمیت جلسه می‌کاهد. به نظر من طبیعت نقد با طنز همراه است و خیلی هم آن را زیبا می‌کند.

آنچه را شما فرمودید طنز نیست، بلکه به نوعی دشنام است. به عنوان مثال شهید مطهری در کتاب «علل گرایش مادی‌گری» برای روشن شدن مطلب طنزهای وزین می‌آورند. البته درحوزه ماهم چیزی مثل فلسفه هگل وجود دارد. که ممکن است در عرصه فلسفه چنین مسئله‌ای نداشته باشیم، مثل کتاب «کفایه» که محور درسهای خارج است. هر اندیشمندی، هر مرجعی یا هرکسی که مدرس خارج است آن را محور قرار می‌دهد و این هم چکش خورده و خود باعث باورو علم اصول شده است.

اسلامی: موارد صحیحی عنوان کردید. اگر سؤال کنند: چه چیزی در حوزه فرهنگ نقد رواج دارد؟ می‌گویم فقه و اصول. و به همین دلیل فقه این همه رشد کرده است. به یک معنا فرهنگ شفاهی نقد در فقه و اصول خیلی قوی است؛ یعنی یک عالم می‌تواند نظر بزرگان را به زیبایی رد کند. و کسی هم اعتراض نمی‌کند؛ یعنی انگیزه خوانی می‌کند. حتی پس از رحلت امام در درس یکی از مراجع شرکت می‌کردم. ایشان آراء امام را نقد می‌کرد، من احساس می‌کردم ممکن است فضا کمی ملتهب شود، اما این گونه نشد. ایشان نظرات فقهی امام را رد می‌کرد و نظر خود را می‌گفت. ولی این را در فلسفه یا جای دیگر نداریم.

ایشان چند نکته گفتند که به بعضی از آن اشاره می‌کنم. یکی اینکه به بحث تخصص اشاره کردید؛ من معتقدم نباید زیاد نقد کرد. بنابراین در فصل آخر کتاب «خلاق نقد» اولین توصیه‌ام پرهیز از نقد است. البته شاید تعبیر خنده‌داری باشد به کسی که ناقد است بگویم نقد نکن! از دیدگاه روانشناسی، چون یکی از بخشهای جدی ذهن انسان، بخش قضاوت‌گر اوست، بعضی‌ها در این زمینه (به تعبیر آقای فلاح) روحیه ستهندگی و نقادی‌شان رشد می‌کند و اگر کسی را پیدا نکنند، خودشان را نقد می‌کنند! بنابراین به جای اینکه ذهنشان برای سازندگی خلاقیت داشته باشد، به سمت نقد می‌رود و این خطاست. نقد باید تخصصی شود. من نقدهای تخصصی سینما را می‌خوانم ولی نقد سینمایی که پرویز دعوائی یا هوشنگ کاووسی نوشته باشند را نمی‌خوانم. به بعضی از دوستان توصیه می‌کنم در حوزه کاری خود نقد بنویسند. برای تخصصی کردن نقد، راه زیادی در پیش داریم، باید برای این کار کلاسهای برگزار کنیم. موافق نیستم

برای این کار قوانین خاصی تدوین شود، چون در این صورت باید فرهنگ نهادینه شود، یک سری قوانین ما ناگفته هستند. یعنی این قدر باید جا بیفتد که اگر کسی انگیزه خوانی کرد، دیگر کسی نگویند ایشان با فلانی مشکل شخصی دارد. بنابراین به قوانین نیاز نداریم و بیشتر باید در این زمینه فرهنگ سازی کنیم.

عالم زاده: برای تخصصی شدن نقد به دو معنا اشاره کردید: یکی اینکه تخصص در آن دانش داشته باشد تا بتواند نقد کند و معنای دوم اینکه تخصص در نقد داشته باشد تا بتواند نقد کند. اسلامی: به طور دقیق همین طور است. بعضی از ناقدان افراد عالمی هستند و در آن دانش تخصص دارند. تخصص بعضی‌ها نقد کردن است (ظاهراً آقای فلاح با این نگاه موافق نیستند). بعضی‌ها ذاتاً این گونه هستند مثل ناقدان سینما و تئاتر. به نظر شما ذاتاً نقد با طنز سازگار است. در واقع این طور نیست. من تجربه شخصی از سالها پیش دارم؛ مقاله‌ای در زمینه نقد نوشتم و در بخشی از آن بحثی را مطرح کردم؛ نباید به طور جزئی چیزی را درست یا باطل بدانیم. به گفته مولانا:

هر که گوید جمله حق این ابلهی است و آنکه گوید جمله باطل این شقی است

این استشهاد شعری سبب شد مدتی بعد کسی که از او نقد کردم به من بگوید: تو در مقالات به من گفتی احمق! گفتم کجا من این را گفتم؟ گفت: این شعر چیست؟ ایشان این شعر را به خودش گرفته بود. آنگاه فهمیدم که فضای نقد، فضای داغی است. آقای خرمشاهی می‌گوید: طنز خوب است ولی هجو بد است. بعد می‌گوید: واقعاً مرز بین هجو و طنز را نمی‌شود مشخص کرد. وقتی شما می‌خواهید به کسی اشکال بگیرید و بگویید این کتاب تو یا این فیلم تو بد است، طنز به کار می‌برید. قصدی هم ندارید. فقط می‌خواهید خواننده کمی بخندد. ولی به او برمی‌خورد. بنابراین سلامت فضای بحث امر مهمی است. به عنوان مثال راسل در نقد فلسفه خود طنز را خوب به کار می‌گیرد. ولی کم‌اند افرادی که به آنجا برسند؛ که قلم را آنقدر خوب به کار گیرند که هم طنز باشد و خواننده لذت ببرد و هم به طرف برنخورد. اگر کسی احساس می‌کند توانایی چنین کاری را دارد، این کار را انجام دهد؛ در غیر این صورت باید تمرین کند و بیاموزد.

سؤال: اکنون در مسابقات ورزشی که برگزار می‌شود، می‌گویند: کاملاً ملتزم به رعایت اخلاق باشید تا هیچ‌گونه درگیری پیش نیاید. بعد مجری برنامه ادامه می‌دهد: این مسئله، حالت مسابقه را از بین می‌برد. اصل هدف از بین می‌رود. این نباید تحت الشعاع آن طنز قرار گیرد. اسلامی: اخیراً مقاله‌ای به نام «پاسخ دندان شکن» از آقای مهندس معصومی همدانی در نشر دانش چاپ شده است. مقاله خوبی است. ایشان فرهنگ نقد را به شکل طنزآمیزی نوشته است؛ برای کسی که مورد نقد قرار می‌گیرد چه باید کنید؟ به طور معمول در طنز به شیوه‌های غیر اخلاقی، با دستاویز قرار دادن؛ قافیه، سن، سابقه طرف مقابل؛ شخصیت او را خرد می‌کنند تا خواننده کمی بخندد. من براساس تجربیاتم اینها را عرض می‌کنم. اینها پیشینه‌ای نیست که من به آن رسیده باشم، بلکه تجربه شخصی‌ام می‌گوید البته ممکن است تعدیل و اصلاح شود. سؤال: در اینجا به نقد اندیشه پرداخته شده است یا نقد رفتار؟ بهتر بود در ابتدای فهرست بندی بحث، این تقسیم بندی یادآوری می‌شد.

ارائه یک روش در نقد ترجمه

سؤال: همان اندازه که انگیزه‌های ناسالم انسان را به سمت نقد می‌کشاند، ممکن است به همان میزان او را به دفاع وادارد. یعنی اگر من به کسی مغرضانه حمله کنم به احتمال قوی کسانی هم همدلانه به دفاع از او می‌پردازند؛ یعنی بحث و رفاقت هم هست، بنابراین این دو همسنگ می‌شوند.

اخیراً در نقد ترجمه تجربه‌ای داشتم که اتفاقاً مقاله‌ام برگزیده شد و در «آئینه پژوهش» چاپ شد. این کار، نقد ترجمه گرایشهای تفسیری در میان مسلمانان بود که در آن من فقط ترجمه را نقد کردم و به زبان و ساختار و امثال آن کاری نداشتم. به عنوان مثال گفتم ایشان این متن را این گونه ترجمه کرده است و در متن عربی این گونه به کار رفته است و طرح‌های پیشنهادی من این است. یعنی یک نقد کاملاً خشک انجام دادم و در پایان هم جمع بندی کردم و گفتم چرا مترجم دچار چنین خطاهایی شده است؟ یعنی به یک معنا انگیزه خوانی کردم؛ یعنی گفتم با توجه به اینکه این واژه را این گونه ترجمه کرده است، حتماً مجاز بوده‌اند! و از نظر منطقی نتیجه گرفتم که ایشان با این حوزه تخصصی آشنا نیست. بنابراین اگر هم قرار باشد انگیزه خوانی انجام شود، یک مسئله فرعی و ثانوی باید باشد، نه مسئله اول.

اسلامی: تذکرات شما صحیح است؛ نقد باید در حوزه رفتار باشد، ولی در اینجا از همان ابتدا فضای بحث، نظریه پردازی بود. آنچه با تأکید بر آسیب شناسی از من خواستند، پرداختن به این جنبه از نقد بود.

لزوم ارائه نقاط قوت قبل از نقد

فصیح: یک مسئله بسیار مهم در نقد، دیدن نقاط مثبت یک اندیشه است. البته ماهیت تعریف و مشاهده نقاط مثبت، خودش نقد نیست، اما یک کارکرد روانی دارد؛ یعنی شما برای نقد یک اندیشه ابتدا نقاط مثبت آن را می بینید و بعد آن را بر نقد مقدم می کنید. ابتدا نقاط مثبت را می بینید، مطرح می کنید و این یک زمینه روانی ایجاد می کند تا شخص بتواند آن نقدها را بپذیرد. این یک آسیبی است که خیلی دیده می شود. از دیدگاه متفکرانی مثل شهید مطهری، حتی دانشمندی اگر فاسد هم باشد، ابتدا باید نقاط مثبت اندیشه اش لحاظ شود تا هم برای خواننده و هم برای خود آن شخصی که نقد می شود این زمینه روانی ایجاد شود و نقدها را بهتر بپذیرد.

عالم زاده: به تعبیری، آیا بهتر نیست به جای کلمه نقد، اصطلاح «ارزیابی» یا «قضاوت» یا «داوری» قرار گیرد تا جامعیت این دو معنا با هم لحاظ شود؟

اسلامی: نکته ای که آقای فصیح اشاره کردند دو مسئله دربردارد: یکی اینکه برای بهره وری بیشتر کار، ناقد باید ابتدا تعریف و توصیف کند و قوت های کتاب را بگوید، بعد ضعفها را بگوید. این از نظر اخلاقی کاملاً درست است.

از طرفی کسی که مورد نقد قرار می گیرد نباید انتظار داشته باشد اگر نقدی بر او نوشتند، بگوید چرا قوتها را نگفته اید؟ این غیر اخلاقی است؛ چون شاید اصلاً ساختار ذهنی ناقد به گونه ای باشد که فقط عیبها را بگوید. به قول حافظ:

کمال سر صحبت بین نه تقض گناه که هر که بی هنر افتد نظر به عیب کند

یا به گفته سعدی:

ز طاووس نبیند جز پای زشت. بعضی ها فقط پای زشت طاووس را می بینند؛ ساختار فکری و روحی شان این است.

نکته دیگری که تجربه کردم. اینکه ناقد قوت‌های کتاب را بیان کرده اما صاحب اثر اعتراض کرده است که قوت‌های دیگر کتاب را برجسته نکردید، به عنوان مثال شما پنج نکته مثبت را گفتید در حالی که شش نکته مثبت دارد. این فضا دوباره قضیه را شخصی می‌کند. همچنین پیش آمده که از کتابی تعریف کردم، در جواب گفته بودند: با یک تعریف شکسته بسته از کتاب تعریف کردید. یا اینکه: در مؤاخذ کتاب گفتید از منابع خوبی استفاده کردم ولی بهتر بود آنها را ذکر می‌کردید که مثلاً ۳۷ منبع بوده است. این مسائل مستند به مشاهدات شخصی بنده است.

تعیین واژه جایگزین برای «نقد»

شما فرمودید به جای نقد، اصطلاح «ارزیابی» را به کار ببریم. در کتاب «اخلاق نقد»، فصلی را به تعریف نقد اختصاص دادم و برداشته‌ام را از واژه‌نامه‌های فارسی، انگلیسی و عربی به تفصیل بیان کردم. در سال ۱۳۶۰ آقای ندوشن مقاله‌ای به نام «انتقاد سازنده» نوشته بود. در آنجا می‌گوید:

با توجه به اینکه مردم از کلمه نقد می‌ترسند و از انتقاد می‌رهیزند، پس به جای نقد، بگوییم، اظهار نظر. من در کتابم گفتم این مشکلی را حل نمی‌کند. فردا می‌گویند: اظهار نظر سازنده، اظهار نظر مخرب، اظهار نظر کوبنده، اظهار نظر ویرانگر. شما می‌گویید: ارزیابی. ارزیابی مثبت، ارزیابی منفی، ارزیابی مغرضانه. ما مشکلمان با واژه نیست. اکنون واژه نقد ما را می‌ترساند ولی هر واژه دیگری هم به کار ببریم، تا آن فضا و بستر درست نشود، مشکل ما با واژه‌ها حل نخواهد شد. عالم‌زاده: منظور من بحث واژه‌ای نبود. بحث بر سر این است که اگر از واژه ارزیابی استفاده کنیم؛ محتوای ارزیابی به جنبه مثبت هم اشاره دارد چون بحث موضوع جلسه ما فرهنگ نقد است. در واقع آنچه باید توصیه و ترویج شود و به صورت فرهنگ درآید، فقط نقد کردن و مشاهده نقاط عیب نیست بلکه جامعه علمی ما باید به سمتی حرکت کند که به همان میزانی که نقاط منفی را می‌بیند در کنار آن نقاط مثبت را هم ببیند.

اسلامی: من تا جای ممکن این کار را می‌کنم. در مطلبی که قبلاً نوشته بودم و اخیراً مراجعه کردم، چهار دیدگاه برای نقد آورده بودم و در آخرین مرحله واژه نقد را به واژه «بررسی» تغییر دادم. این واژه هم مثل ارزیابی است و حساسیت کمتری ایجاد می‌کند. البته این واژه‌ها در نهایت یک مسکن هستند که تا ده یا بیست دقیقه تسکین می‌دهند. اما بحث ما در تعمیق

این فضا است. امام صادق (ع) می‌فرماید: «احب اخوانی من اهداء علي عیوبی» اگر عیب دیگران را به آنها بگوییم باید از ما تشکر کنند. به عنوان مثال اگر دکتر بعد از معاینه بگوید شما ذات‌الریه دارید، آیا به او فحش و دشنام می‌دهید؟ یا اگر کسی نقایص جسمی ما را بگوید، به سرعت سعی در رفع آنها می‌کنیم؟

ما باید به سمتی پیش رویم که نقایص روحی و فکری و رذایل فکری را به سرعت برطرف کنیم.

وجود خلأ فرهنگی نقد و مناظره

سؤال: به نظر می‌رسد این بحث، بحث محتوایی و مادی، مثل منطق مادی و منطق صوری باشد. در یک جلسه مناظره و نقد مواردی مثل ملاحظه وقت افراد و قطع نکردن حرف دیگران یک مسئله است و دخالت ندادن نفسانیات مسئله دیگری است.

در چند جلسه که شرکت کردیم، بحثهای زیبا و نظریات علمی مطرح شد و افراد وزینی هم شرکت کرده بودند که فقط به علت عدم رعایت مسائل ظاهری، عملاً جلسه به هم خورد و هیچ بهره‌ای نبردیم. علت این بود که یک طرف حرص داشت که مردم حرف او را بپذیرند و اصلاً اجازه نمی‌داد طرف مقابل حرف خود را بزند، و تا طرف مقابل می‌خواست چیزی بگوید، این فرد حرفش را قطع می‌کرد. پس همین عدم رعایت صورت نقد خیلی مهم است که باید به آن پرداخت. به نظر می‌رسد مقتضیات فرهنگی هم باید در بحثهای صوری نقد مورد ملاحظه قرار گیرد. این مسائل از همان دوران کودکی و ابتدایی باید فرهنگ سازی شود، ما اصلاً تحمل نداریم یک نفر وسط صحبت‌مان بگوید شما یک دقیقه دیگر وقت دارید. ما مدیریت زمان نداریم. به عنوان مثال از پنج دقیقه، یک دقیقه را به مقدمه و چهار دقیقه دیگر را به اصل نظریه اختصاص می‌دهیم. به عنوان مثال عین عبارت یکی از بزرگواران در وسط جلسه: در فوتبال تماشاگرپسند، زیاد به نتیجه آن کار ندارند، فقط نحوه بازی مهم است. یک نفر گفت: حاج آقا مثل اینکه شما آمدید دعوا راه بیندازید، این مردم هم آمدند تا تماشا کنند و لذت ببرند! اگر فضا، فضای علمی است، صورت بحث هم باید رعایت شود و این مسئله باید به یک فرهنگ تبدیل شود تا جلوی نفسانیات گرفته شود، بی‌جهت حرف کسی را قطع نکنیم و ادب و شأن مدیر جلسه مراعات شود.

در نقدهای نوشتاری و مقالات هم یک سری اشکالهای صوری و قالبی وجود دارد. اگر در این زمینه‌ها هم مطالبی بفرمایید، استفاده می‌کنیم.

اسلامی؛ متأسفانه چندان به این بحث نپرداختیم. در این رابطه یکی دو مقاله و یک کار در دست تألیف دارم. این نکته خیلی مهمی است و من خود از این فضا نمی‌ترسم. چندی پیش در مدرسه ائمه اطهار برای کتاب مایکل کوپ جلسه نقد و بررسی گذاشته بودند.

مایکل کوپ نویسنده انگلیسی است. او کتابی نوشته است که اخیراً به نام «امر به معروف و نهی از منکر در اندیشه اسلامی» ترجمه شده است. کتاب بسیار خوبی است، توصیه می‌کنم دوستان بخوانند و ببینند که او به لحاظ روشی چه کار کرده است. هر چند نویسنده مسیحی و به معنایی بی‌دین است، اما مسئله امر به معروف را در هزار صفحه، آن هم روش آموز و درس آموز، مورد بحث و بررسی قرار داده است. من درباره این کتاب مقاله‌ای نوشتم که در شماره ۲۹ نشریه هفت آسمان چاپ شده است و در آن درباره روش و ساختار کتاب بحث کردم. در آنجا هم برای نقد و بررسی کتاب، جلسه‌ای برای طلبه‌ها گذاشته بودند، بنده و فرد دیگری را هم دعوت کرده بودند. من با همین مینا؛ که انگیزه خسوانی نباید کرد و همانند آن کتاب را معرفی کردم و مقداری در مورد کتاب، نویسنده، ساختار و اهمیت کتاب بحث کردم و گفتم این کتاب از نظر روشی برای تمام طلبه‌ها مفید و مؤثر است. نوبت ایشان که شد، شروع کرد به دشنام دادن به نویسنده کتاب، با این عبارات که: اصلاً این آقا حق ندارد در مورد امر به معروف بنویسد، چون فقیه نیست و اصول خوانده است. ایشان یهودی است، مسیحی است، و حرفهایی از این قبیل.

البته من در سخنانم اشاره کرده بودم که مایکل کوپ می‌گوید: بعضی از محققان خواستند برای امر به معروف و نهی از منکر یک پیشینه یهودی پیدا کنند و بگویند این فریضه، ریشه در آیین یهود دارد ولی این کوشش به فرجام نرسید. من این را دقیق گفتم و بعد ایشان گفت: بله، خود آقای اسلامی هم گفتند که ایشان خواستند ثابت کنند امر به معروف ریشه در یهودیت دارد. و از این گونه حرفها زیاد زد، به طوری که فضای جلسه واقعاً داشت متشنج می‌شد و بعد نوبت من رسید. من مقداری حرفشان را اصلاح کردم و داشتم توضیح می‌دادم که ایشان صحبت مرا قطع کرد و پنج دقیقه حرف زد، من سکوت کردم. سه چهار بار این قضیه پیش آمد، من گفتم آقای فلانی من نوبت شما را رعایت می‌کنم، شما هم نوبت مرا رعایت کنید.

گفت: آقا من طاقت ندارم، فراموش می‌کنم. گفتم پس یادداشت کن. به هر حال در این جلسه طلبه‌ها نشست‌اند، در پایان اگر حرف مرا هم قبول نکنند، اخلاقیات مرا یاد می‌گیرند و می‌فهمند که باید این گونه صحبت کرد.

البته در همان جلسه به ایشان اعتراض کردند و جلسه به زیان او تمام شد. ما الفبای گفت‌وگو و بحث را نمی‌دانیم. پیامبر اکرم (ص) فرمود: کسی که میان سخن دوستش ببرد، مانند این است که چنگ به چهره او زده باشد.

سوال: با عرض بوزش باید بگویم بعضی از کسانی که نقد می‌کنند گویا به شعور شنونده‌ها اعتماد ندارند. به عنوان مثال اگر حرف بی‌ربطی بزند فکر می‌کند مردم نمی‌فهمند و حتی اجازه نمی‌دهد کسی بیاید حرفی بزند. ما چندین جلسه درباره این مسائل بحثهای زیادی کردیم و بی‌نتیجه از جلسه بیرون آمدیم.

اسلامی: خیلی وقتها در این گونه جلسات که حرف‌های بی‌ربط زده می‌شود، سکوت می‌کنم و قضاوت را به شنونده واگذار می‌کنم. به هر حال راه حل این است که نقد را تمرین کنیم.

جا انداختن نقد به عنوان یک ضرورت اجتماعی

سؤال: از میان مجموع رسیدگی‌های مفهومی که در این فضا نیاز داریم، بنده یک قضیه را با وجود وضوح و روشنی، خواستم برجسته کنم؛ آن هم جا انداختن فرهنگ نقادی به صورت یک ضرورت اجتماعی است که فکر می‌کنم کار زیادی لازم دارد. یکی از بحثهای خواندنی یادداشت شما، مثلهایی است که عنوان می‌کنید و بیشتر از آن، انجام کارهای تحلیلی است. اگر ما نقد را به عنوان یک ضرورت اجتماعی بپذیرفتیم، پس این ضرورت باید روشن شود و روی آن سرمایه گذاری شود که نقادی چه تحرکی در جامعه ایجاد خواهد کرد و جایگاه نقادی در نهضت تمدن سازی اسلامی، که به کل دنیا چشم دوخته است، کجاست؟ فکر کنم این موضوع کم برگ و بار باشد و در این زمینه رسیدگی مفهومی کمی صورت گرفته باشد. البته براساس گفته شما انجام همه کارها را نباید از شما انتظار داشت ولی حالا که وقت گذاشتید و مقاله‌های متعددی در این زمینه‌ها نوشتید بهتر است برای این منظور هم کارهای بیشتری انجام دهید.

اسلامی: برای توضیح نقد به جای آن تعریف‌های کلیشه‌ای که به طور معمول رواج دارد مثل: نقد خوب است، سازنده است، مفید است و ...، یک الگوی ارتبساطی مطرح کردم که دو

روانشناس و متخصص ارتباطات آمریکایی آن را طرح کردند. این طرح بسیار زیبا و معروف به «پنجره جوهری» است. البته در این کتاب توضیح دادم. که اگر کسی در کمترین سطح فردی ارزش و اعتبار نقد را درک کند، بهتر است آن را بخواند. و در صورت خواندن کتاب می‌توان فهمید نقد طرف مقابل به جا و درست بوده یا خیر؟ و اینکه آیا نثر مشکل داشته یا عبارات پیچیده بوده یا خیر؟ و در مجموع اطلاعات مفیدی می‌دهد.

سؤال: باید از دو زاویه به مسئله نگاه کرد. یک زاویه انتقاد؛ یعنی نقد پذیری است. و دیگری برانگیختن به نقد است. برای اینکه آن حجم و قوتها اوج بگیرد لازم است که این مسئله را خوب تبیین کنیم؛ به طوری که یک عالم احساس ضرورت کند که بعنوان یک ضرورت اجتماعی در این زمینه وقت صرف کند.

اسلامی؛ کاملاً درست است. بعضی از دوستان ایراد می‌گرفتند که چرا وقت خود را صرف نقد می‌کنید؟ به جای این کار، خودتان بنویسید. من می‌گفتم در این جامعه زندگی می‌کنم. می‌گفتند: تو حرف خود را بزن، حرفی که من می‌زنم با حرفی که آن آقا می‌زند ناسازگار است و خواننده می‌خواهد بداند حرف من درست است یا حرف او؟ بنابراین نمی‌توانم در حاشیه باشم و دور خود دیواری بکشم و تک نوازی و تک خوانی کنم. من باید با جامعه تعامل داشته باشم. بنابراین وقتی می‌گویم با حرف فلانی مخالفم، با او بحث می‌کنم، یا قانع می‌شوم یا او را قانع می‌کنم و یا داوری را به خواننده می‌سپارم. من به طور مشخص این کار را می‌کنم و معتقدم اگر در پی رشد فرهنگ هستیم باید این گونه عمل کنیم. یک داستان خیلی جالب در رجال کشی است. که مقام معظم رهبری در خراسان به آن اشاره کردند و به ابن‌قبه، و فرد دیگری در قرن چهارم یا پنجم مربوط می‌شود. این آقا که یک عالم شیعی است در ری کنایی درباره امامت نوشت، فردی کتاب را به بلخ می‌برد و در آنجا یک نفر آن را مطالعه می‌کند و نمی‌پسندد و نقدی بر این کتاب می‌نویسد. المستبد بالامامه. آن کتاب را دوباره می‌آورد و به ابن‌قبه می‌رساند. ابن‌قبه هم نقدی بر آن می‌نویسد. چهار بار این نقد رد و بدل می‌شود و بار آخر که می‌برد به او بدهد، طرف مرده بود. که اگر زنده بود باز هم نقد را ادامه می‌داد. مسئله نقد در سیره عالمان گذشته ما هم رایج بود و یکی از کارهای بزرگ تاریخ ما، کار انتقاد بود. به همین دلیل هم قدرتمند بوده است. کسی که برای خود می‌نویسد اصلاً نمی‌داند در این فضا

چه می‌گذرد؟ فکر می‌کند باید همه چیز را از صفر شروع کند و همه چیز را توضیح دهد. البته قبول دارم که این مسئله در فرهنگ ما بی‌برگ و بار است.

ضرورت ارائه تعریف جامع از نقد

سؤال: یکی از راه‌های نهادینه کردن فرهنگ نقد در حوزه‌های علمی طرح مسئله است و برای ورود به این حوزه باید نقد خوب تعریف شود. بعضی از اشکالات یا ابهامات موجود این گونه مطرح می‌شود: آیا نقد تنها توجه به نکات منفی یک نوشته یا گفته یا اندیشه است، یا نکات مثبت آن را هم شامل می‌شود؟ آیا نقاد تنها می‌خواهد عیب جویی کند یا اصلاحگری و تأیید هم می‌کند؟ بنابراین باید یک تعریف جامع و مشخصی از نقد ارائه شود؛ یعنی نقد تعریف شود و شاخصه‌هایش بیان شود تا برای نهادینه کردن این فرهنگ بدانیم چه چیزی را می‌خواهیم نهادینه کنیم؟ آیا در کاری که انجام می‌شود یا برنامه‌ریزی که صورت می‌گیرد، تنها باید به آسیبها و عیبهات توجه داشته باشیم؟ یا آن کسی که می‌خواهد نقاط مثبت را تأیید و بزرگ نمایی کند هم در دایره نقد قرار می‌گیرد؟

اینکه چه باید کنیم، واقعاً مهم است و باید اهتمام بیشتر ما روی این مسئله باشد تا فرهنگ نقد رواج یابد. حالا گاهی نگاه، روانشناسی است و گاهی آموزشی و برنامه‌ریزی است. به هر حال باید این کار را راه‌اندازی کنیم و در برنامه آموزشی خود قرار دهیم و از طلبه تا دانشجوی و دانش‌آموز، از ابتدای کار باید با این فرهنگ خو بگیرند. و درحقیقت تبدیل به عادت و فرهنگ شدن از همین جا آغاز می‌شود. باید از دیدگاه روانشناسی ببینیم در روان انسان‌ها چه موانع روانشناختی بر سر راه انتقاد پذیری وجود دارد و درصدد رفع آن باشیم و اگر به واقع از این موانع خوف داریم باید راه‌های خاص رفع آن را پیدا کنیم. گاهی شکسته شدن بعضی از فضاها و جریان‌ها، به قانون‌های اجتماعی نیاز دارد تا این امر را تسهیل کند.

البته در این جلسه به مسئله فرق بین نقد و مناظره پرداخته نشد و اینکه مناظره چه کارکرد اختصاصی نسبت به نقد دارد؟

اسلامی: از دیدگاه من چون بحث مناظره علمی، بحث مفصلی است، آن را به نشست‌های اختصاصی دیگر محول می‌کنیم. در ضمن من یک مقاله اختصاصی هم دارم که بر تجربه‌های گذشته‌ام استوار است و نکات قابل تأملی در آن مطرح کردم که جداگانه قابل بحث است. یکی

از مشکلاتی که داریم که در مقاله‌ام هم آوردم این است که غالباً تعاریفی که از نقد می‌شود، تعاریف مشخصی است؛ یعنی نباید هر کس خودش کتاب بنویسد و به سلیقه خود نقد را تعریف کند و بگوید: نقد یعنی عیب و هنر را با هم دیدن، نه عیب دیدن. اینها باید روشن شوند. اما چه باید کرد؟ وقتی کسی اشعارش را منتشر می‌کند یا نظریه‌ای می‌پردازد؛ هر انسانی حق دارد نظریه و ایده خود را به شکلی که، با هنجارهای جامعه سازگار باشد ارائه دهد. همان طور که این شخص حق دارد نظریه خود را منتشر کند و انتظار دارد هرکسی درباره‌اش بخواند، به طور طبیعی هر شخص دیگری هم حق دارد درباره این نظریه یا این اثر داوری کند. چرا وقتی کسی کتاب من را می‌خواند و می‌گوید کتاب خیلی خوبی نوشت، نمی‌گویم تخصص شما چیست؟ و فقط تشکر می‌کنم ولی اگر اشکال گرفت از تخصص او سؤال می‌کنم؟ چه فرقی می‌کند. اظهار نظر می‌کند. یا به تعبیر آقای نوری ارزیابی می‌کند؟ اگر بگوید کتاب شما را خواندم. ارزیابی من خیلی مثبت است بسیار خوشحال می‌شویم و تشکر می‌کنیم. اصلاً به ذهنمان نمی‌رسد که سواد دارد یا ندارد، چه خوانده یا چه نخوانده است؟ ولی همین که بگوید من اشکالی در کتاب شما دیدم، فوراً اوقات تلخ می‌شویم و می‌گوییم حوزه کار شما چیست؟ در متون دینی بر این آموزه خیلی تأکید شده که باید آویزه گوشمان کنیم: «... میزان فیما بین و بین الناس» هر آنچه برای خودمان می‌پسندیم برای دیگران هم بیسندیم. این باور را باید جا بیندازیم.

لزوم اجتماعی شدن نقد

من هر اثری را ببینم؛ فیلمی ببینم یا رمانی بخوانم، یا کتابی دستم بگیرم، حتماً درباره آن نظری دارم البته ممکن است این نظر کار شناسانه نباشد. اینکه انسان کتابی بخواند اما درباره آن هیچ نظری نداشته باشد غیرممکن است. در عین حال اگر فرصت باشد و نویسنده یک کتاب یا نویسنده رمانی را ببینم، احساس می‌کنم لازم است نظرم را به او بگویم. من برای خود این حق را قائل هستم. البته بر درستی نظرم، هیچ اصراری ندارم، ولی نظر هست و نمی‌توانم مانع ابراز آن بشوم.

همین باور را در مورد دیگران هم باید بپذیریم که هر انسانی اگر کتابی بخواند، ممکن است نظری به ذهنش خطور کند. و در این صورت حق دارد، نظرش را بگوید. این حق او است البته

اگر غلط بود من هم حق دارم آن را رد کنم. انتقاد پذیری این نیست که هرکس هر چه گفت من قبول کنم. انتقاد پذیری یعنی گوش شنوا داشتن؛ «يقولون هو اذن قل اذن خير لکم». پیامبر اکرم اذن بود حتی حرف منافق‌ها را گوش می‌کرد و نمی‌گفت: تو منافقی، اصلاً حرف تو را گوش نمی‌کنم.

این باور باید جا بیفتد که؛ من انسان اگر حق دارم نظرم را به دیگران اعلام کنم، درمقابل باید این حق را به دیگران بدهم که آنها هم نظر خود را بگویند (نظر خود را اعلام کنند). همان طور که من باید پیاموزم و ملزم باشم در حوزه تخصصی‌ام اظهار نظر کنم و اگر خسار از آن را دیدم؛ (به عنوان مثال فیلمساز نیستم و فیلمی دیدم و احساس کردم آن را نمی‌پسندم، هر چند پسندم کارشناسی هم نباشد، آن را اعلام می‌کنم، هر چند جامعه علمی و هنری به آن اعتباری نمی‌دهند) این دلیل نیست که مانع اظهار نظر خود شوم. این باور باید نهادینه شود.

راهکارهای اجتماعی شدن نقد

یکی از سازوکارهای اجتماعی شدن نقد، (براساس اشاره آقای سوادی)، بحث تعلیم و تربیت است که متأسفانه در آموزش پرورش ما این تفکر وجود ندارد. هر چند درسی در دانشگاه‌های اروپایی به نام «تفکر انتقادی» وجود دارد و درباره آن کتابهای متعددی نوشته شده است که معمولاً دانشجویان رشته‌های مختلف آن را در دو واحد می‌گذرانند. این یک کتاب دویست یا سیصد صفحه‌ای است که، در مقدمه‌اش آمده است: اگر می‌خواهید جامعه‌شناس یا فیلسوف شوید، حتماً باید تفکر انتقادی را بیاموزید. در این کتاب تعریف تفکر انتقادی، مؤلفه‌ها، اصول و شرایط آن ذکر شده است، و چگونگی ارزیابی یک اندیشه بیان شده است؛ اینکه از کجا باید شروع کنید و به کجا برسید؟

در اکثر کتاب‌هایی که درباره فلسفه نوشته می‌شود، فصلی به نام؛ روش خواندن متون فلسفی، روش نگارش مقالات فلسفی و روش نقد اندیشه‌های فلسفی آورده می‌شود. اینها کار فرهنگی - تربیتی است که باید انجام شود. من در تمام مقاله‌هایم گفتم؛ بعد از بیست سال خواندن فلسفه، روش نقد فلسفه را از هیچ کس نیاموختم و خودآموزی کردم. به عنوان مثال در درس خارج، از دروس اصول و فقه، می‌بینیم که استاد چگونه نظریه فقهی را طرح می‌کند؟ و یاد می‌گیریم یعنی ممارست می‌کنیم. آیا می‌توان همین را به شکل مکتوب و استناددار شده

درآورد و به شکل واحد درسی روش تحقیق، روش نقد و روش تفکر انتقادی، تعلیم داد؟ مسئله دیگر اینکه، این فضای موجود باید شکسته شود و از نقد و انتقاد استقبال شود. ما طلبه‌ها باید پیشگام این فضا باشیم فضای موجود در دانشگاه‌ها وجود ندارد، به واقع علی‌رغم شعارهایی که داده می‌شود، فضای دانشگاه خیلی بسته‌تر از این حرف‌هاست. فضای حوزه عملاً باز است. هرچند بعضی‌ها می‌گویند: فضای نقد در حوزه بسته است ولی عملاً در خیلی از جاها حرف‌هایی را می‌شود زد که در فضای بیرون از حوزه نمی‌شود زد. نمونه‌اش همین جلساتی است که برگزار می‌شود، و بحث‌هایی که صورت می‌گیرد. تصویری که از این جلسه داشتم، با چیزی که دیدم یک مقدار تفاوت داشت؛ یعنی بیش از انتظار من بود. فکر نمی‌کردم بحث این قدر طول بکشد. اینکه تا این اندازه برای افراد سؤال و مسئله وجود داشته باشد و ذهنها مشغول این قضیه باشد، خیلی مفید است. مسئله خیلی جدی است پس بهتر که آن را گسترش دهیم؛ یعنی اگر هر یک از اعضای همین جلسه خود را ملزم بدانند که فردا در این مورد مقاله بنویسد و بحث و سخنرانی کند و مسائلی را مطرح کند؛ کم‌کم این بحث باز می‌شود و فضا فراهم می‌شود. فضا سازی کارفرمایشی نیست. همین کار فضا سازی است.

سواد: اهمیت طرح این بحث به جهت این است که تمام افراد در همه لحظات، به نحوی مشغول نقد می‌شوند؛ حالا کودک یا بزرگ فرقی نمی‌کند؛ یعنی همه به طور دائمی چیزهای مختلف و راه‌های مختلف را می‌بینند و انتخاب می‌کنند. زمان انتخاب هم دست به نقادی می‌زنند. این کار دائمی است که دارد جریان پیدا می‌کند. متأسفانه همان طور که آقای فلاح اشاره کردند ما در نظام خانواده معیارهای نقد را به فرزندانمان آموزش نمی‌دهیم. و اینکه چه موازینی را باید رعایت کنند؟ بنابراین وقتی وارد محیط اجتماع می‌شوند، در بازی بچه‌های دیگر یاد می‌گیرند چگونه نقش خودش را در جامعه ایفا کنند که متأسفانه معیاری برای آن وجود ندارد. زمانی که بزرگتر می‌شوند در بخشها و ساحت‌های جامعه هم این را فرا نمی‌گیرند. همان طور که اشاره کردیم اگر در محیط (به صورت بسیار ضعیفی) هم وجود داشته باشند، به صورت افراط یا تفریط است و اصولی نیست. بنابراین از تمام مراکز فرهنگی و آموزشی و آنهایی که با انسان‌سازی و اندیشه‌سازی سروکار دارند انتظار می‌رود در جهت نقد اندیشه، یا نقد رفتار دائماً برنامه‌ریزی آموزشی و تہذیبی داشته باشند.

بخش بسیار مهمی از این اشکالات به جهل برمی‌گردد. بخش دیگر آن به بی‌تقوایی یا عدم تعادل روانی مربوط می‌شود. مهم‌ترین نکته در تمام مراکز و سازمانها بحث بهداشت روانی است که بر بحث اخلاق و تربیت تقدّم دارد؛ چون اگر بهداشت روانی (تعادل و اعتدال روانی) نباشد، نمی‌توان تربیت کرد و این کار عقیم می‌ماند. ولی متأسفانه در جامعه ما، در مراکز آموزشی و مراکز اداری هیچ توجهی به این نکته نمی‌شود، در حالی که مهم‌ترین نکته، در هر سازمان اداری یا هر جایی که عده‌ای دور هم می‌شوند، بهداشت روانی است. اگر اعتدال وجود داشته باشد، این نقدها مجرای صحیح خود را پیدا می‌کند. بنابراین باید در هر جا سعی کنیم با تقدم بخشیدن به بهداشت روانی، بعد به مسائل تربیتی و سپس به مسائل آموزشی دائماً به این نکته که: «نقد چگونه باید صورت گیرد؟» توجه داشته باشیم و برای آن برنامه ریزی کنیم. اگر این کار در صدا و سیما و در مراکز آموزشی جاهای مختلف اجرا شود، به طبع جامعه از افراط و تفریط و این مشکلات فعلی نجات می‌یابد و در غیر این صورت دائماً داریم نیروهای خود را خنثی می‌کنیم. یعنی در جهانی که این گونه تهاجم فرهنگی و جنگ فرهنگی وجود دارد، ما مشغول خنثی کردن نیروهای خود هستیم، درحالی که ما باید به فکر وحدت بین جریانهای اسلامی باشیم. باید افکار ما بدون توجه به موافقین یا مخالفین در پی ایجاد وحدت باشد دائماً به وجود مشغول بودن و نقادیهایی غلط از یکدیگر، به جای نقادی‌های سازنده و صحیح جامعه ما را تباه می‌کند، این شکل غلط نقادی است. به هر حال این امر بسیار مهم در همه زندگی و در جامعه ما جریان دارد و سرنوشت تمدن سازی ما، به نحوی با چگونگی ما و چگونگی برخورد ما با مسئله نقد، ارتباط دارد.

سؤال: مسئله دیگری که در نقد مهم احساس می‌شود، روح پرسشگری است؛ یعنی احساس می‌شود نقد زاییده پرسش‌هاست. ذهن پرسشگر می‌تواند نقد کند. این هم در حوزه رواج دارد و نسبتاً خوب است ولی در کل جامعه باید تقویت شود. خیلی‌ها به پرسش‌های بچه‌ها توجه نمی‌کنند. کودکان به طور طبیعی پرسشگرند (به خصوص در یک مقطع سنی خاص) باید در سیستم آموزشی به پرسشگری هم توجه شود تا زمینه نقد ایجاد شود.

لزوم بازنگری در محتوای درسی آموزش و پرورش

اسلامی: من به روحیه پرسشگری در جاهای مختلف اشاره کردم. در نظام آموزشی ما، در تعلیم و تربیت، روی محفوظات و حافظه تأکید می‌شود. هر چند کمی تعدیل شده است. وقتی می‌بینیم دانش‌آموز مقطع ابتدایی مجبور است تاریخ مادها و هخامنشیان را بخواند، دلم می‌سوزد و نمی‌دانم چه کنم؟ احساس می‌کنم آنچه می‌خواند، برایش مفید نیست و در آینده از تاریخ بیزار خواهد شد. این جریان در امریکا شروع شد. جان دیویی قضیه را برعکس کرد و گفت: دانش‌آموز سال اول ابتدایی نیاز ندارد بداند قله هیمالیا کجا واقع شده است و چقدر ارتفاع دارد؟ به آنها باید گفت: محله شما در کدام شهر واقع شده است؟ او نیاز ندارد بداند مثلاً آمریکا در آغاز تمدن، آستکاتوسش بوده است بلکه به او باید گفت: حکومت فعلی آمریکا چگونه است. یعنی تاریخ را معکوس درس بدهیم؛ از معاصر به گذشته. در جغرافی از شهر به کشور و به قاره درس بدهیم. همین طور ادبیات را از معاصر به گذشته درس بدهیم. ولی اکنون دانش‌آموز باید همه چیز بخواند. باید سعدی بخواند.

چنان قحط سالی شد در دمشق که یاران فراموش کردند عشق

باید شعر پروین اعتصامی یا گلچین گیلانی بخواند. ادبیات را باید معکوس کنیم؛ یعنی از معاصر به گذشته برویم. مشکل ما اینجاست که فقط روی حافظه و روی روش تأکید می‌شود. در حال حاضر این شیوه جدید، که دانش‌آموزان را به مراکز علمی و کارخانجات و کارگاه‌های صنعتی می‌برند، اگر به صورت فرهنگ، تعمیق شود بسیار خوب است. زمانی سریال زندگی لویی پاستور از تلویزیون پخش می‌شد، همه او را می‌شناسیم. روزی وزیر صنعت فرانسه پیش پاستور آمدند و به او گفتند: صنایع کرم ابریشم فرانسه در حال نابودی است، شما فکری برای ما کنید. ایشان گفت: اصلاً من در عمرم کرم ابریشم ندیدم. گفتند: به هر حال شما باید این مشکل را حل کنید. و او مشکل را حل کرد؛ چون روشی یاد گرفته بود که به کمک آن می‌توانست در هر زمینه‌ای وارد شود و پیش برود. اکنون کتابی به نام «روش حل مسئله» چاپ شده است. ما در منطق روش صحبت کردن را به کار می‌گیریم. منطق می‌گوید: نتیجه اخص مقدمین است. این نتیجه یعنی چه؟ یعنی من که حرف می‌زنم، یا چند سال اخیر چیزی می‌نویسم؛ بعد که مراجعه می‌کنم، می‌بینم خوب نوشتن فقط تعدیل در به کارگیری فیدهایی مثل: همیشه، همواره، هرگز، همه جا، و ... نیست. البته ما دایه‌ای نداریم. اینکه می‌گویند:

استقراء مفید به قطع نیست، یا نتیجه تابع اخص مقدمین است یعنی همین. باید آموزش زبانی، نگارشی، گفتاری، در تمام سطوح رواج پیدا کند؛ بهتر است این فرهنگ سازی در خانواده هم جا بیفتد. به عنوان مثال وقتی پسر من حرف نمی‌زند و علتش را می‌گوید، می‌گویم از کجا می‌دانی حتماً علتش این است؟ شاید علت دیگری داشته باشد. او یاد می‌گیرد و می‌گوید: شاید فلانی با من غرض دارد و یا حتماً معلم با من لج است. می‌گویم نگو حتماً با من لج است، شاید با تو بد نباشد، شاید تو بد نوشتی. می‌گوید: بله، شاید بد نوشتم. کم کم او با این فرهنگ بزرگ می‌شود.

جمع‌بندی دبیر جلسه

عالم‌زاده: بنده جمع‌بندی مختصری از فراز دوم جلسه را عرض می‌کنم و جلسه را به پایان می‌بریم. گفته شد که نقد به نفسه امری تخصصی است ولی به این بهانه نمی‌توان کسی را توبیخ کرد. نباید پاسخ‌دهنده در پاسخ نقد، ناقد را به بی‌سوادی و بازخواست اخلاقی متهم کند، و این مسئله نباید نقد را تحت الشعاع قرار دهد. بر جلسات نقد و ارتباطات دو طرفه در توسعه فرهنگ نقد تأکید شد، همچنین گفته شد به بهانه تخصص نداشتن نباید حرف کسی را رد کرد، اما همیشه نتیجه این نیست که حرف هرکسی را هم باید بشنویم و باید جواب دهیم. گفته شد که شناخت ریشه‌ها و منشاءهای فرهنگ نقد، به پژوهش‌های میدانی و تاریخی و پژوهش‌های دیگر نیاز دارد.

برخی از ریشه‌ها و منشاءهای رکود فرهنگی نقد عبارت‌اند از: دور شدن از آموزه‌های دینی، خصوصاً «احب اخوان الی من اهدا علی، عیوبی»، پرهیز از تصریح به «نمی‌دانم»، باور غلط نسبت به نقد و معادل دانستن نقد با هتک حرمت و بی‌آبرویی. همچنین جایگاه ارزشی نقد کم‌بهارتر از تألیف اولیه است و تأکیدی که در حوزه بر قطع شخصی می‌شود. سیاسی شدن فضا و دوری از اخلاق محوری، ایجاد روحیه عیب‌جویی، درگیری و ستیهندگی؛ که همه اینها جزء آفات نقادی شمرده شده است و این احتمال که حرف حق در میان سخنان فراوان گم شود، وجود دارد. از آسیب‌های متوجه به نقادی؛ سکوت در برابر کارهای جانبدارانه ضعیف و در مقابل، موضع‌گیری سخت در برابر کارهای قوی و مهاجمانه است. همچنین پرهیز از طنز را به جهت حساسیت موضوع نقد عنوان کردند.

از جمله موارد مطرح شده در جلسه اینکه: همان گونه که ممکن است انگیزه‌های ناسالم در نقد راه پیدا کند، در دفاع هم می‌تواند راه یابد. با آنکه در نقد به بدیها پرداخته می‌شود و ممکن است نقد فقط مشتمل بر نقاط ضعف و کاستیها و کژیها باشد اما از این جهت نباید آن را رد کرد.

از جمله نکات مطرح شده اینکه: دو معنا برای تخصصی شدن نقد وجود دارد؛ یکی تخصص در دانش برای نقد کردن و معنای دیگر، تخصص در اصل نقد و جا انداختن ضرورت اجتماعی نقد و برانگیختن برای نقد و آموزش روش نقد، معیارهای نقد و تأکید بر پرورش تفکر انتقادی از سنین کودکی می‌باشد. این نکته هم مطرح شد که تمام افراد در تمام لحظات به نوعی مشغول نقد هستند. و اینکه هر نقدی به هر حال فایده‌ای دارد. و در هرگونه نقدی فایده‌ای مترتب می‌باشد. هر کس حق دارد نظر یا داوری و دست کم پسند خودش را به صاحب اثر ارائه دهد و این باور باید نهادینه شود. از جمله مسائل باقی مانده در این بحث و گفت‌وگو، یکی نقد رفتار و دیگری موضوع مناظره علمی است. حسن ختام جلسه هم فرازهایی از فرمایشات مقام معظم رهبری است. ایشان می‌فرمایند:

آنگاه که نخبگان ما، آن نقطه تعادل میان هرج و مرج و دیکتاتوری را شناسایی و تثبیت کنند، دو راه جدید آغاز شده است. آری، نباید از آزادی ترسید و از مناظره گریخت و نقد و انتقاد را به کلای قاچاق و یا امری تشریفاتی تبدیل کرد. چنان‌که نباید به جای مناظره، به جدال و مراء گرفتار آمد و به جای آزادی به دام هتاکي و مسئولیت‌گریزی افتاد. آن روز که سهم آزادی و سهم اخلاق و سهم منطق همه یک جا و در کنار یکدیگر ادا شود، آغاز روند خلاقیت علمی و تفکر بالنده دینی در این جامعه است و کلید جنبش تولید نرم افزار علمی و دینی در کلیه علوم و معارف دانشگاهی زده می‌شود. بی‌شک آزادی خواهی و مطالبه، فرصتی برای اندیشیدن است و بیان اندیشه توام با رعایت ادب، استفاده از آزادی برای مطالبه اسلامی است و آزادی تفکر، قلم و بیان، نه یک شعار تبلیغاتی، بلکه از اهداف اصلی انقلاب اسلامی است و من عمیقاً متأسفم که برخی میان مرداب سکوت و جمود، یا گرداب هرزه‌گویی و کفرگویی راه سومی نمی‌شناسند و گمان می‌کنند که برای برهیز از هر یک از این دو باید به دام دیگری گرفتار افتاد.

حال آنکه انقلاب اسلامی آمد تا هم فرهنگ خفقان و سر جنبانیدن و جمود و هم فرهنگ آزادی بی‌مهار و خودخواهانه غربی را نقد و اصلاح کند و فضایی بسازد که در آن آزادی بیان به منطق و اخلاق و حقوق معنوی و مادی دیگران و نه به هیچ چیز دیگر مقید شود و به فرهنگ اجتماعی و

حکومتی تبدیل گردد و حریت و تعادل و عقلانیت و انصاف سکه رایج شود. تا همه اندیشه‌ها در همه حوزه‌ها، فعال و برانگیخته گردند و زاد و ولد فرهنگی که به تعبیر روایت پیامبر اکرم و اهل بیت ایشان، محصول تضارب آراء و عقول است، عادت ثانوی نخبگان و اندیشه‌ورزان شود. ان شاء الله.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی